

شماره ۳۲۸، مارس ۲۰۰۷، ۱۶۴ بدیع

سام بهستانی

نوروز باستانی بر همگان خجسته
و پیروز باد



بهستانی

یادداشت ماه

نوروز، فرخنده‌ترین جشن‌ها

بی‌گمان نوروز یکی از فرخنده‌ترین جشن‌های ملی ما ایرانیان است، که در ایران باستان و از آن هنگام که دیانت زردشتی دین رسمی ایرانیان شد هم جنبه ملی و هم جنبه مذهبی به خود گرفت. در روایات زردشتی می‌بینیم در این روز است که اهورامزدا زردشت را آفرید و در روایت دیگری "زادسپرم" آمده است که در چنین روزی اهورامزدا زردشت را به پیامبری برانگیخت. پس از حمله اعراب و آمدن دین اسلام به ایران، با آنکه بیشتر مظاهر ملی ایران رویه خاموشی گرایید نوروز پایدار ماند و امروزه به عنوان یکی از کهن‌ترین جشن‌های تاریخ جهان، با شکوه فراوان به زیباترین صورت جشن گرفته می‌شود. از هنگامی که حضرت باب در کتاب بیان نوروز را به عنوان عید مذهبی نیز پذیرفتند بار دیگر به تقدس و فرخندگی این جشن افزوده شد و نوروز جنبه ملی به خود گرفت. به طوری که امروزه برای میلیون‌ها بهائی در سراسر جهان، و در میان مردمی با فرهنگ‌ها و آداب و رسوم گوناگون نوروز آغاز سال است و آن را سرآمدی خجسته برای سال دینی خود می‌دانند.

بقیه در صفحه ۵

فهرست مندرجات

از آثار مقدسه / ۳	روان درمانی مثبت چیست؟ / ۳۸
دنباله یادداشت ماه / ۵	به یاد فرخ غفاری / ۴۲
چرا گرمای هوا	یادی از جناب سهیل سمندری / ۴۴*
مردم را به اضطراب انداخته؟ (۱) / ۶	نوروز در خجند / ۴۶
فرقه ضاله؟ / ۱۱	ماهی سفره هفت سین / ۴۹
آیا دیانت بهائی دینی ایرانی است؟ / ۱۴	عمو نوروز / ۵۲
بخشنامه ۷۴۴ (۱) / ۲۱	معرفی کتاب / ۵۴
ملاحظات پیرامون کتاب حقایق گفتنی / ۲۷	از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۶
اسلام، پرشورترین موضوع بحث‌های امروز (۲) / ۳۳	نامه‌های خوانندگان / ۵۹

نوروز خدائی این بود

اوست دانا و دینا

غزوات کبابید من پاری

ای جانگیر. نوروز روزی است که آفتاب جاتا بجهان جاوید در آسمان
بزرگباری درخشید و در ششانی فرزند بخشید و در همون شد این بخار جان بخش بود که در حقا
پرموده را تازه و زنده نمود نخل و شکوفه شکفته شد و زرکس و بنفشه آشفته گشت.

نوروز خدائی این بود.

ع ع

اوست دوست آسانی

ای بجهانم، روز تو به باد که در این روز در جهان هستی پانهادی و به نکستان ستم
ششانی خوشترین روز نوروزی است که جان نو بخشید و راه برورد کار نموده گردد اگر به اتنی
که در روز پرستگون جانم هستی پوشیدی و با او راستی نوشیدی از شادمانی جلدی
و شیدا و آشفته شوی.

ع ع

نوحه

ای اجنبای الهی قرونی بود که افق ایران تار یک لاله کشور ایران جوانگاه عرب ترک
و تاجیک تا آنکه آفتاب جمان بالا از خاور درخشید و بچ میشدش بوم و بر ایران بود
پس فارس میان باید آن روز را نوروزیسه روز داند و در نهایت و جد و سرور به شکر بت خود
پروازند و حلیم البهار . عبد البهادر عباس .

حوالای

تایش پاک یزدان را که به بنمایش آسانی جان دل و جان آدمی را روشن و کیان با او
راکشش فرمود پس نیکو و خندده کسی است که در آفرینش باهوش و بینش گشته بهره از جنید برد
و پایه بلند یابد و از خاور بزرگوار ای چون مهر مهر پرور چرخ برین بدرخشد آفرین صد آفرین
برجان تو باد . ع .

نوروز، فرخنده‌ترین جشن‌ها

حضرت باب می‌فرمایند:

«یومِ اوّل که نوروز است یوم لا اله الا الله است. مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کلّ از آن خلق می‌شوند و به سوی او عود می‌نمایند». بدین ترتیب نوروز بهائی به مانند نوروز زردشتی با نام خداوند یکتا [اهورامزدا] همبستگی می‌یابد. روزی می‌شود که همه چیز در آن خلق می‌گردد و رستاخیز بزرگی که بشریت در انتظار آن است رخ می‌دهد. و چه روزی فرخنده‌تر از این، که در همین روز با آمدن بهار تاریکی اهریمنی از جهان رخت برمی‌بندد و خورشید جان بخش به جهان و جهانیان هستی می‌دهد. همانگونه که نوروز در جهان طبیعت تجدید حیات عالم خاک است در عالم پاک آلهی بر تجدید ادیان دلالت می‌کند.

در لوح مبارکی که زینت بخش این شماره است حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند نوروز خدایی روز مبارکی است که مظهر ظهور در آن اشراق می‌فرماید و «*افتاب جهانتاب جهان جاوید در آسمان بزرگواری*» پرتو می‌افشاند و روشنی می‌بخشد. این بیان هم اشاره به ظهور حضرت باب دارد و هم اشاره به ظهور حضرت بهاء‌الله. اگر چه ظهور علنی حضرت بهاء‌الله در اردی‌بهشت روی داد ولی هم‌چنان که حضرتشان در لوحی فرموده‌اند: «*در باره عید اعظم [رضوان] آن چه محبوب نوشته‌اند صحیح است لا رب فیہ، یوم نوروز اوّل سی و دو محسوب است و عصر سی و دویم ابتدای عید است که جمال قدم جلّ اجلاله وارد*

رضوان شدند». ارتباطی که در این بیان مبارک بین دو عید نوروز و رضوان می‌بینیم حکایت از پیوندی آسمانی بین دو رستاخیز طبیعی و روحانی دارد، و آن را می‌توان یکی از ویژگی‌های برجسته فرهنگ ایرانی در دیانت بهائی دانست.

در برخی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء به این نکته برمی‌خوریم که کلمه «نوروز» هم‌چنین به صورت خاص برای رویدادی روحانی و معنوی که در زندگانی تأثیر مهمی دارد به کار رفته است. از جمله در خطابی به یکی از زردشتیان که به دیانت بهائی ایمان آورده و در بخش الواح مقدسه همین شماره درج است، می‌خوانیم:

«*خوشترین روز نوروزی است که جانِ نو بخشد و راه پروردگار نموده گردد...*»

و در لوحی دیگر درخشش آفتاب جهان بالا را از برج ایران [ظهور حضرت بهاء‌الله] نوروز فیروز نام نهاده‌اند. این که در تقویم بهائی نخستین ماه بهائی به نام بهاء و نخستین روز آن نیز که مصادف با نوروز است به همان نام آغاز می‌گردد خود بیانگر نکته‌ای است که در بیان حضرت عبدالبهاء می‌بینیم. به قول شاعر بهائی نوش قاسم آبادی یزدی:

نخستین یوم فروردین به هر یومی بود سلطان بهاء اسم و بهاء رسم و بهاء شهر و بهاء آئین
پیام بهائی این عید خجسته را به همگان
تبریک می‌گوید و با تقدیم محبت قلبی حضور
همه یاران عزیز امیدوار است که درخشش
رستاخیزی نوروز در زندگانی روحانی و معنوی
ما نیز هر چه بیشتر جلوه بخشد. ■

چرا گرمای هوا مردم را به اضطراب انداخته؟

کیومرث مظلوم

در ۷۰ سال آینده تغییرات بزرگی در اروپا به وجود خواهد آمد.

جامعه جهانی بهائی نیز در ۱۵ تا ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۶ کنفرانسی با شرکت بیش از ۶۰ نفر از کارشناسان در زمینه‌های مختلف در کالج بالیول در آکسفورد انگلستان تشکیل داد و شرکت کنندگان بر این مسأله تأکید کردند که مبارزه با افزایش گرمای کره زمین به همکاری‌های بسیار وسیع تر بین المللی و اقداماتی به مراتب جدی‌تر از آنچه که اکنون در جریان است نیازمند می‌باشد.

ممکن است که بالا رفتن درجه حرارت محیط زمین در اثر افزایش مقدار گاز کربنیک، که از چندین سال پیش به این طرف در مجمع‌های بین المللی درباره آن گفتگو می‌شود، مطلبی مشکوک یا مربوط به آینده‌ای بسیار دور به نظر آید. شاید هم به نظر بعضی‌ها طرح مسأله زیاد شدن گرمای هوای زمین راهی

روز جمعه دوم ماه فوریه مجمع علمی بزرگی که از طرف سازمان ملل متحد مأمور برآورد محیط زیست در جهان بود گزارش نهائی خود را منتشر ساخت. این مجمع که شامل صدها متخصص در مسأله هوا و محیط زیست بود در گزارش خود به این نتیجه رسید که وخامت هوای زمین به خاطر مصرف بیجا و مهار نشده انرژی مثل ذغال سنگ، بنزین و غیره و نیز به خاطر نابود کردن جنگل‌ها می‌باشد.

در یکسال اخیر روزی نبوده که مسأله بالا رفتن درجه حرارت کره زمین در تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و مجلات مورد بحث قرار نگیرد و گزارش‌های جدیدی درباره آن منتشر نگردد. در اوایل ژانویه ۲۰۰۷ گزارشی علمی که زیر نظر کمیسیون اتحادیه اروپا تهیه شده بود در روزنامه معروف *Financial Time* انتشار پیدا کرد که نشان می‌دهد هرگاه اقدام مؤثری صورت نگیرد

است که طرفداران حمایت از محیط زیست برای ایجاد وحشت در ما برگزیده‌اند تا اتومبیل‌های خود را رها کنیم و روش زندگی خود را تغییر دهیم. اما بالا رفتن درجه حرارت هوا واقعیتی است که اکنون نه تنها تقریباً همه اهل فن بر آن صحه می‌گذارند بلکه مردم عادی نیز با ملاحظه تغییرات شدید جو محیط خود به آن پی برده‌اند.

حفظ محیط زیست که موهبتی است خداوندی مورد توجه ویژه آئین بهائی است، و جامعه بین‌المللی بهائی در کنفرانس‌های محیط زیست به ویژه کنفرانس بسیار مهم سران جهان در سال ۱۹۹۲ در ریودوژانیرو (که اساس تصمیم برای جلوگیری از زیاد شدن گرمای زمین در آنجا نهاده شد) حضور فعالانه‌ای داشته، و چنانکه گفته شد اخیراً نیز خود کنفرانسی در آکسفورد تشکیل داد، لذا به نظر می‌آید مناسب باشد که اطلاعاتی در این زمینه در اختیار خوانندگان عزیز مجله پیام بهائی گذاشته شود.

از آلاسکا تا سلسله کوه‌های آند در امریکای جنوبی و از هیمالایا تا کلیمانجارو همه جا گرمای زمین رو به فزونی است. درجه حرارت متوسط هوا در تمام کره زمین تنها ۰/۵ درجه نسبت به صد سال گذشته افزایش یافته اما در منطقه‌های سرد و دور افتاده این تغییر به مراتب بیشتر می‌باشد. مشاهدات متعدد پژوهشگران نشان می‌دهد که یخ دریا‌های منجمد و یخچال‌های طبیعی کوه‌ها در حال آب شدن است، آب رودخانه‌ها رو به کمی است، سطح آب اقیانوس‌ها بالا آمده و فرسایش ساحل دریاها رو به فزونی است. گیاهان و حیوانات نیز

از این افزایش حرارت در زحمت‌اند. بیشتر این تغییرات در مناطقی دور از دیدگان ما به وقوع می‌پیوندد اما نمی‌توان آنها را به این جهت نادیده گرفت زیرا در آینده تمام کره خاک از آن در زحمت خواهد افتاد.

ممکن است شخص دیر باوری بگوید که آب و هوای کره خاک بسیار متغیر است. مثلاً هزار سال پیش اروپا و به ویژه انگلستان خیلی گرم بود اما ششصد سال بعد بسیار سرد گردید تا آنجا که رودخانه تیمس به تکرار یخ می‌بست. آیا گرم شدن هوا در حال حاضر نمی‌تواند یکی دیگر از اینگونه تغییرات و مسأله‌ای گذرا باشد؟ به نظر کارشناسان مسائل اقلیمی آب و هوا ریتم‌های طبیعی آب و هوا می‌توانند عامل برخی از نشانه‌های گرم شدن آب و هوا باشند. اما در این میان چیز دیگری وجود دارد که باعث فزونی درجه حرارت زمین گردیده است. ما چند قرن است که برای به دست آوردن انرژی درختان جنگلی، ذغال سنگ، نفت و گازهای طبیعی را می‌سوزانیم و مرتباً به جو زمین گاز کربنیک اضافه می‌کنیم. گاز کربنیک و گازهای دیگری که دارای اثر گلخانه‌ای هستند گرما را در خود حبس می‌کنند و در نتیجه منجر به بالا رفتن حرارت محیط می‌گردند. در صدها هزار سال اخیر هیچ‌گاه مقدار گاز کربنیک در جو زمین به اندازه کنونی بالا نبوده است.

بطوری که در گزارش سال ۲۰۰۱ "مؤسسه پژوهش‌های تغییرات جوئی (آب و هوا)" Intergovernmental Panel on Climate Change (IPCC) وابسته به سازمان ملل متحد آمده

مهم‌ترین علت بالا رفتن درجه حرارت جو زمین در صد سال اخیر بطور مسلم فعالیت‌های صنعتی انسان بوده و در هزار سال گذشته افزایش درجه حرارت هیچگاه مانند روزگار ما شدت نداشته است. با زیادتر شدن مقدار گاز کربنیک، درجه حرارت باز هم بالا تر خواهد رفت. بطوری که مؤسسه نامبرده در بالا (IPCC) در گزارش سال ۲۰۰۷ خود نیز بار دیگر آن را تأیید نموده، پیش‌بینی می‌شود که تا صد سال آینده این افزایش حتی به ۵/۸ درجه سانتیگراد برسد.

چرا گرمای هوا با بالا رفتن

مقدار گاز کربنیک افزایش می‌یابد؟

گاز کربنیک (CO_2)، آب (H_2O) و متان (CH_4) گازهایی هستند که فقط مجموعاً کمتر از ۱٪ جو زمین را تشکیل می‌دهند اما در آب و هوای کره زمین اثری حیاتی و سرنوشت ساز دارند. این گازها قسمتی از تشعشعات مادون قرمز را که بوسیله اشعه خورشید به سطح زمین می‌رسد هنگام بازگشت به فضا، در خود می‌گیرند و از این راه درجه حرارت طبقات پائین هوا را بطور متوسط در ۳۳ درجه سانتی گراد نگاه می‌دارند، بطوری که گرمخانه یا گلخانه‌ای طبیعی بوجود می‌آید. به این جهت این گازها را اصطلاحاً گازهای گلخانه‌ای می‌خوانند. بدون این گازها گرمای متوسط در کره خاک بجای ۱۵ درجه، که گرمای کنونی آنست، به ۱۸ درجه زیر صفر خواهد رسید. پس از بخار آب (۶۲٪)، گاز کربنیک که ۲۲٪ گازهای گلخانه‌ای را تشکیل می‌دهد مهم‌ترین این گازها می‌باشد. واضح است که هر قدر

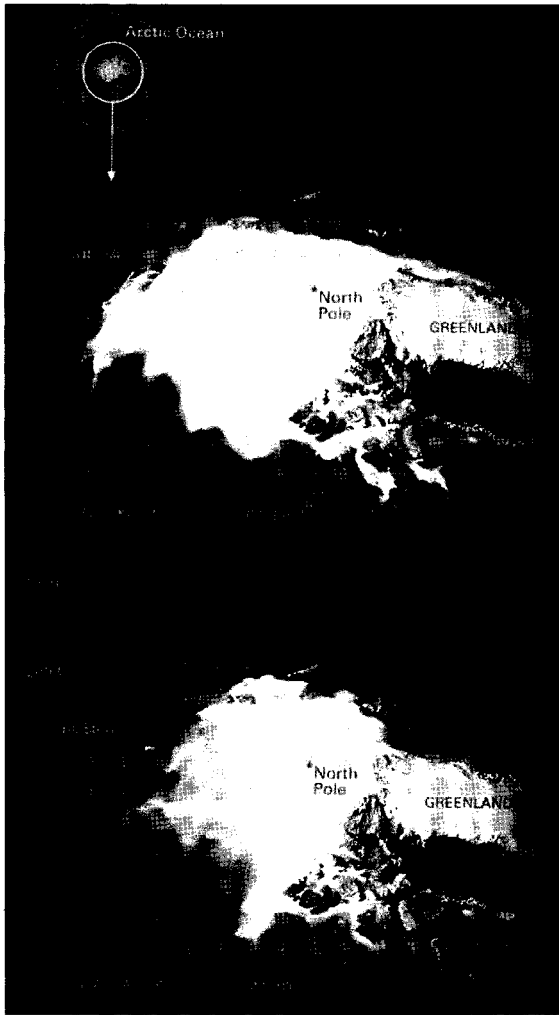
مقدار گاز کربنیک جو زمین افزایش یابد بر قدرت جذب تشعشعات مادون قرمز آن نیز افزوده می‌گردد و در نتیجه هوای زمین گرم‌تر می‌شود. گازهای ازت و اکسیژن که بخش بسیار بزرگی از جو زمین را تشکیل می‌دهند نقشی در جذب اشعه مادون قرمز ندارند.^۱

از آغاز دوره صنعتی شدن، انسان با سوزاندن نفت، گاز طبیعی و ذغال سنگ بر مقدار گاز کربنیک موجود در جو هرچه بیشتر افزوده است بطوری که اکنون نزدیک به ۳۸۰ در میلیون رسیده در حالیکه در ابتدای دوره صنعتی شدن ۲۸۰ در میلیون بوده و اگر اقدام مؤثری صورت نگیرد پیش‌بینی می‌شود که در سال ۲۱۰۰ به رقم ۷۰۰ در میلیون برسد. البته برای دنیایی که وابستگی شدیدی به نفت ارزان و مشتقات آن پیدا کرده بسیار مشکل خواهد بود که از آنها دست بردارد ولی به هرنحوی شده باید برای جلوگیری از افزایش گاز کربنیک هوا اقدام نمود. در سال ۱۹۹۷ در شهر کیوتو ژاپن به اهتمام سازمان ملل معاهده‌ای تهیه گردید که بر اساس آن ۳۶ کشور صنعتی جهان تا سال ۲۰۱۲ ملزم می‌باشند که نسبت به سال ۱۹۹۰ حد اقل ۵٪ از میزان تولید مشترک گازهای گلخانه‌ای خود بکاهند. دولت‌های امریکا و استرالیا به علت‌های اقتصادی از تصویب معاهده نامه کیوتو سر باز زدند.

نشانه‌های گرم شدن هوا:

کاهش وسعت یخچال‌های طبیعی

از نواحی قطب شمال گرفته تا پرو و از سویس گرفته تا هندوستان و اندونزی در همه جا



یخچال‌های عظیم واقع در کوه‌ها و یا یخ دریا‌های منجمد به سرعت در حال از بین رفتنند و ما در اینجا به چند مورد آنها اشاره می‌کنیم:

• در پارک ملی یخچال‌های طبیعی (Glacier National Park) واقع در ایالت مونتانا در شمال باختری ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۱۰ حدود ۱۵۰ یخچال طبیعی وجود داشت. اما در حال حاضر تعداد آنها به کمتر از ۳۰ یخچال رسیده و سطح بسیاری از این ۳۰ یخچال هم به دو سوم کاهش یافته است. یکی از کارشناسان پیش‌بینی می‌کند که تا سی سال دیگر بیشتر این یخچال‌ها و شاید تمام آنها از بین بروند و نام "پارک یخچال‌های طبیعی" تنها حکایت از تاریخچه آن نماید.

• مقدار برف‌های مشهور کوه کیلیمانجارو Kilimanjaro واقع در کشور افریقایی تانزانیا نیز در مقایسه با سال ۱۹۱۲ هشتاد درصد کاهش یافته است.

وسعت یخ‌های اقیانوس منجمد شمالی در ۱۹۷۹ و ۲۰۰۳ بطوری که از مقایسه این دو عکس که بوسیله ماهواره برداشته شده برمی‌آید، در ظرف ۲۵ سال مقدار زیادی از یخ‌های این اقیانوس در نزدیکی روسیه، آلاسکا و کانادا آب شده است.

• از وسعت یخچال‌های طبیعی منطقه گاروال Garhwal کوه‌های هیمالایا در هندوستان چنان به سرعت

سرازیر شدن آب شیرین آنها به دریاها از یک طرف، و گرم شدن آب از طرف دیگر، منجر به افزایش حجم آب اقیانوس‌ها و دریاها می‌گردد. در اثر این دو پدیده، بر اساس مطالعات "مؤسسه پژوهش تغییرات آب و هوا" (IPCC)،

کاسته می‌شود که طبق برخی پیش‌بینی‌ها بیشتر آنهایی که در بخش مرکزی و باختری این سلسله کوه قرار دارند ممکن است تا سال ۲۰۳۵ ناپدید گردند.

پیدا است که آب شدن یخ یخچال‌ها و

سطح دریا‌های جهان در یکصد سال گذشته بین ۱۰ تا ۲۰ سانتیمتر بالا آمده است.

دانشمندان خاطر نشان می‌کنند که سطح دریاها در طی ۴/۶ میلیارد سال عمر کره زمین چندین بار تا مقدار زیادی بالا و پائین رفته اما میزان فعلی آن که سالانه ۲/۴ میلیمتر در سطح جهانی است بالاتر از مقدار متوسط آن در ۲ تا ۳۰۰۰ سال اخیر می‌باشد. هرگاه بالا آمدن سطح دریاها با همین روال ادامه یابد یا بیشتر شود امکان دارد که تغییرات بزرگی در ساحل تمام دریاها و جزیره‌ها ایجاد نماید. در دنیا بیش از یکصد میلیون نفر در جاهایی با ارتفاع کمتر از یک متر از سطح دریا زندگی می‌کنند. با بالا آمدن سطح آب‌ها شهرهای بزرگی که نزدیک ساحل دریا یا دلتای رودخانه بنا شده‌اند، مانند شانگهای، بانکوک، جاکارتا، توکیو و نیویورک، در معرض خطر بالا آمدن آب دریا و فرورفتن ساحل قرار دارند. بعضی از جزایر نیز مانند جزایر زیبای ملدیو Maldives در اقیانوس هند که هر ساله بسیاری از مردم جهانگرد را برای گذراندن تعطیلات به سوی خود می‌کشاند ممکن است به زیر آب فروروند. بالا آمدن سطح آب دریاها نتایج متعدّد

دیگری را هم به دنبال خواهد داشت. محاسبه شده است که با بالا آمدن یک سانتیمتر از سطح دریا، بطور اوقتی یک متر از ساحل شنی فرسایش خواهد یافت. از آن گذشته هنگامی که سطح آب شور دریا بالا بیاید ممکنست با آب شیرین موجود در لایه‌های زمین مخلوط شود و برای منابع آب آشامیدنی و آبیاری زمین‌های کشاورزی مشکلاتی ایجاد کند. در

دلتای رود نیل که محل کشت بسیاری از محصولات کشاورزی مصر است پیشروی فرسایش و آلودگی زمین با آب شور ممکن است نتایج وخیمی به دنبال داشته باشد.

گرچه حادثه جدا شدن قطعه‌ای بزرگ از یکی از توده‌های یخ شناور در قطب جنوب که قبلاً از آن سخن گفتیم باعث بالا آمدن آب دریاها نشد اما این واقعه موجب نگرانی فکر کارشناسان شده است زیرا آن را آغازی از حادثه‌های مشابه می‌دانند و بویژه نگران آنند که ممکنست نشانی از بیشتر آب شدن یخچال‌های طبیعی در کوهستان‌ها و اضافه شدن آب آنها به آب دریاها باشد. هرگاه توده بزرگ یخ شناور قسمت غربی قطب جنوب آب شود، که اهل خبره امکان آن را تا یک قرن دیگر بعید می‌دانند، به تنهایی می‌تواند سطح آب دریاها را تا ۶ متر بالا بیاورد. اما به هر حال حتی بدون رویدادهایی چنین بزرگ، "مؤسسه پژوهش تغییرات آب و هوا" در گزارش سال ۲۰۰۱ می‌گوید که در پایان این قرن سطح دریاها بین ۱۰ تا ۹۰ سانتی متر بالا خواهد آمد. ■ دنباله در شماره آینده

یادداشت‌ها

۱- برای آنکه اثر گاز کربنیک در گرم کردن کره زمین بهتر درک شود کافیت در نظر گرفت که در کره زهره با جوّی مرکب از ۹۶٪ گاز کربنیک درجه حرارت چه در روز و چه در شب بطور متوسط ۴۸۰+ درجه سانتیگراد است در حالیکه در نزدیک‌ترین سیاره به خورشید یعنی عطارد درجه حرارت در روزها ۳۴۰+ و در شب‌ها ۲۶۰- می‌باشد و این برای آنست که کره عطارد دارای جوّی از گاز کربنیک نیست تا در شب‌ها گرما را در سطح آن محفوظ نگاه دارد.

فرقه ضالّه؟

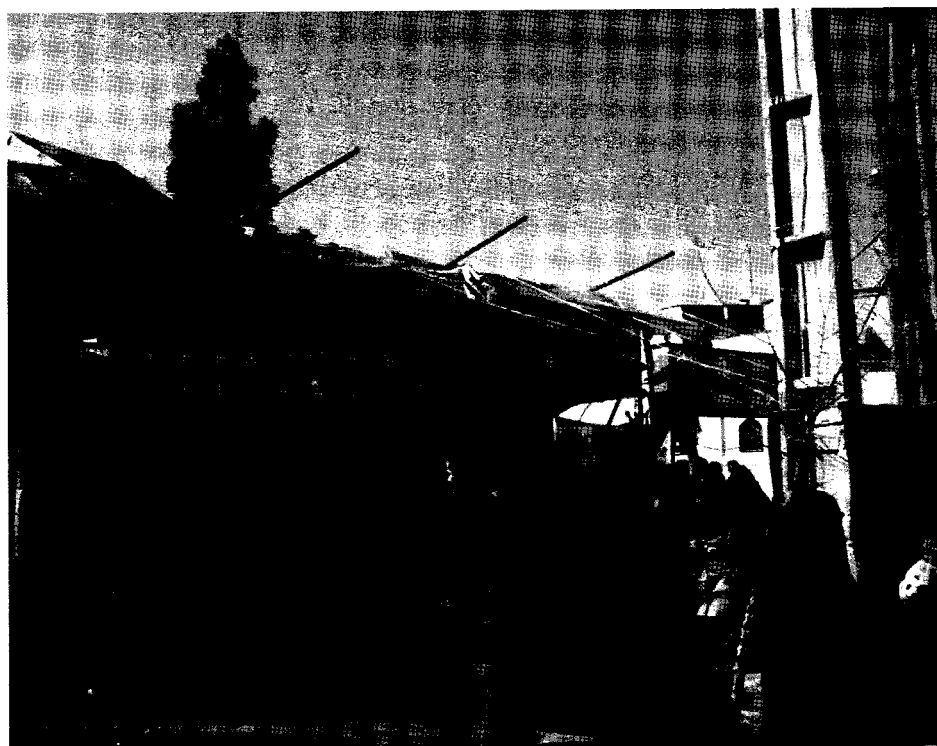
همانطور که قبلاً در صفحات این مجله انعکاس یافت اخیراً باز اولیای امور در ایران بخشنامه‌ای محرمانه در لزوم کنترل همه اعمال و فعالیت‌های جامعه بهائی صادر کرده و بار دیگر عنوان فرقه ضالّه را در مورد این جامعه به کار برده‌اند. تفکر در معنی دو کلمه فرقه و ضالّه بی فایده نخواهد بود.

حاکمان دینی ایران و مقلدان متعصب آنان اصطلاح "فرقه ضالّه" را برای جامعه بهائی عنوان کرده و رواج داده‌اند بدون آنکه معنای درست این دو کلمه را دریافته باشند زیرا اگر دریافته بودند متوجه می‌شدند که اصطلاح فرقه به همه مذاهب که از دین واحد جدا شده و راه مخصوصی برگزیده‌اند اطلاق می‌شود. از این رو فرقه و مذهب به یک معنی و به یک مفهوم است.

کتاب معتبری که مذاهب و ادیان را مورد بحث قرار داده‌اند، فرقه و فریق را، به درستی، به معنی مذهب و مذاهب به کار برده‌اند، همچون کتاب معتبر الفرق بین الفرق یا از معاصران، کتاب فرهنگ فریق اسلامی. به این اعتبار در دیانت مسیحی، کاتولیک یک فرقه یا مذهب و در دیانت اسلام، تسنن و تشیع هر

یک مذهب یا فرقه است.

المنجهد در تعریف فرقه می‌نویسد: «الطائفة من الناس یجمعهم رأی فی الدین». کسانی که به ولایت حضرت علی علیه السلام و بعد به فرزندان آن حضرت قائل شدند، راه خود را از بقیه مسلمانان جدا کردند و به مصداق "رأی فی الدین" اصول و عقائدی را برای خود در ظلّ دین اسلام اختیار کردند. لهذا کاربرد "فرقه" مناسب شریعتی مستقل و صاحب کتاب و عاری از تشعب و تفرّق (یعنی فرقه‌بازی) که همان دیانت حضرت بهاء الله است، نمی‌باشد. بهائیان از ابتدا، ظهور حضرت بهاء الله را به عنوان دینی جدید که موعود همه کتب آسمانی سابق است تصدیق کردند و بر عهد آن حضرت پایدار و استوار ماندند و هیچ تفرقه‌ای در میان آنان روی نداد (اگر کسانی از عهد و میثاق حضرت بهاء الله سرپیچیدند، ره نابودی پیش گرفتند و فرقه یا مذهبی بوجود نیاوردند) اما در عالم اسلام که فزون از یک میلیارد نفوس را در بر می‌گیرد، شیعه دوازده امامی فقط گروه کوچکی ناهماهنگ با اکثریت را تشکیل می‌دهند که مصداق "رأی فی الدین" است نه معرف کل جامعه مسلمان.



که در سوره بقره، آیه ۲۵۸ مذکور است که خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند «والله لا یهدی القوم الظالمین»^۱ و بدون هیچ تأملی می‌توان متذکر شد که در ایران این بهائیان هستند که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و در نتیجه این ظالمان خواهند بود که خداوند آنها را هدایت نمی‌کند و صفت ضالّه بر آنان صادق می‌آید.

اگر هدایت موهبتی است که خدا مرحمت می‌کند «الله یهدی من یشاء» (بقره، ۲۷۳) باید پرسید با چه جرأتی کسانی، عناوین مهتدی و ضالّه را بدون اجازه خدا به این گروه و آن گروه نسبت می‌دهند؟

*

بعد از این مقدمه باید از حضراتی که عنوان

صفت «ضالّه» با توجه به آیه مبارکه «فیضل من یشاء و یهدی من یشاء» (ابراهیم، آیه ۴) صفتی است که فقط خداوند می‌تواند در مورد گروهی یا افرادی به کار برد و بر بندگان نمی‌رسد که گروهی را گمراه دانند و ضالّه خوانند و سبب اختلاف و نزاع و نهب و غارت و قتل شوند؛ چنان که تاریخ گواه است و هم اکنون اهل عالم به آن گرفتار.

آیاتی در قرآن هست که حکایت از آن می‌کند که هدایت موهبتی است که خداوند عطا می‌کند مثلاً در سوره بقره، آیه ۱۴۲ آمده «قل لله المشرق والمغرب، یهدی من یشاء الی صراط مستقیم». (همین عبارت اخیر در همان سوره، آیه ۲۱۳ آمده) و جالب توجه آن است

(بقره، آیات ۱۴ تا ۱۶)

فرقه و تفریق از یک ریشه هستند، فرقه جدایی می‌افکند در حالی که دین عامل اتحاد است. آیا به اهل بهاء که به وحدت ادیان، وحدت خدا و وحدت عالم بشری اعتقاد دارند می‌توان تهمت تفرقه انداختن زد؟ آیا عنوان فرقه بیشتر مناسب آن جماعات مذهبی نیست که هم‌کیش خود را به خاطر احراز برتری سیاسی می‌کشند همچنان که در سرزمین عراق به رأی العین مشاهده می‌توان کرد؟ چه مناسب حال آنهاست این آیات **قرآن مجید** در سوره بقره که فرمود: «و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون. الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون». (آیات ۱۱ و ۱۲) یعنی وقتی به آنها گفته می‌شود در زمین فساد راه نیندازید می‌گویند ما مصلح هستیم هرآینه که آنان مفسدند و خود نمی‌دانند. ■

یادداشت‌ها

۱- آیه‌ای که در سوره آل عمران، ۸۶ تکرار شده و نیز در سوره مائده، آیه ۵۱.



فرقه ضالّه به اهل بهاء می‌دهند سؤال کرد که آیا این ضلالت است که بهائیان به اسلام، مانند ادیان الهی قبل از آن ایمان آورده‌اند؟ آیا این ضلالت است که اهل بهاء مقام امامت فرزندان رسول الله را محترم می‌دانند؟ آیا این ضلالت است که بهائیان تا کسی، چه مسیحی چه یهودی چه بودایی چه هندوی چه لا مذهب، اسلام را تصدیق نکنند او را به عنوان بهائی تسجیل نمی‌کنند؟ آیا این ضلالت است که بهائیان تحقق و عود اسلام از جمله ظهور مهدی یا قائم موعود را باور می‌دارند و به خلاف عامه مسلمین که به روز قیامت و تجلی موعود منتظر پشت کرده‌اند به این هر دو روی می‌آورند؟ مگر می‌توان فراموش کرد این آیات را که در صدر **قرآن مجید** آمده که فرموده است: «والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون» (سوره بقره، آیات ۴-۵). فی الحقیقه بهائیان هستند که هم به پیامبر اسلام و هم به مظاهر قبل و کتب آنها و هم به آخرت ایمان و ایقان دارند و خدا در مورد آنها گفته که اولئک علی هدی من ربهم یعنی آنها هستند که مهتدی هستند.

یک نکته درباره بهائیان بر همگان مسلم شده است و آن این است که جان می‌دهند ولی از ایمان خود بر نمی‌گردند، ظاهر و باطنشان یکی است و از آن گروه نیستند که چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند و هم به آن گروه تعلق ندارند که به فرموده خدا در **قرآن مجید** با تظاهر به دین تجارت می‌کنند در حالی که در حقیقت اهل ضلالت هستند.

آیا دیانت بهائی دینی ایرانی است؟

فریدون وهمن

دکتر افغانی - که معمولاً میهمان چنین برنامه‌هایی است - به این ادعا چه بوده. ولی با بردباری و ملایمتی که از او سراغ دارم بعید می‌دانم در پاسخ گفته باشد اگر بنیان‌گذاران دین بهائی، که یکی شیرازی و دیگری از مازندران بودند نتوانند دینی ایرانی بیاورند آیا باید منتظر باشیم یک چینی یا کلمبیایی به آوردن دینی از ایران برخیزد؟

بر اساس استدلال آقای آبرامیان، که از قوم کهن آشوریان ایران، و ظاهراً از مسیحیت به دیانت زردشتی گزیده‌اند، می‌توان تصور نمود که ایشان هفتاد میلیون مردم ایران را نیز ایرانی نمی‌دانند زیرا مسلمانند، به آداب اسلام عربی پای‌بندند، بسیاری از ایشان هر روزه پنج بار نماز به زبان عربی می‌خوانند و قانون و روش زندگانشان بر اساس قرآن عربی است که در عربستان سعودی توسط پیامبری عرب تبار آن هم چهارده قرن پیش نازل شده است.

به دیگر اقلیت‌های قومی و دینی ایران که هر یک به باوری پای‌بند هستند و برخی لهجه و زبان مخصوص خود را دارند نمی‌پردازیم و تصمیم اینکه آنان ایرانی هستند یا نه، به آقای

بهائیان بر این باور استوارند که دیانت بهائی از ایران برخاسته و دینی ایرانی است ولی جهان شمول است، تعالیمش مردم و گروه خاصی را در نظر ندارد، هدفش برتری یک نژاد و کشور نیست بلکه خواستار دنیایی است که همه انسان‌ها، با هر دین و باوری، در آن با بهروزی و خوشبختی زیست نمایند.

با این تفکر باید به بی‌خبری برخی از هم‌وطنان اندوه خورد وقتی می‌گویند دین بهائی به خاطر سابقه اسلامی بنیان‌گذارانش و داشتن آثاری به زبان عربی، دینی ایرانی نیست بلکه دنباله دین اسلام و در ردیف دیگر ادیان سامی است. این ادعا یکی دو ماه پیش در یک برنامه تلویزیونی که از امریکا پخش می‌شد و شامل مناظره‌ای بین نمایندگان سه دیانت اسلام، بهائی و زردشتی بود تکرار گردید. در این برنامه آقای هومر آبرامیان، شخصی که از جامعه زردشتی دعوت داشت، گفته بود که دین بهائی را یک دین ایرانی نمی‌داند زیرا بنیان‌گذارانش از آیین اسلام بوده‌اند و بخشی از آثار ایشان به زبان عربی است.

من این برنامه را ندیدم و نمی‌دانم پاسخ

آبرامیان و هم‌فکرانشان وامی‌گذاریم.

زبان پیامبر ایرانی چه باید باشد؟

ادعای آقای آبرامیان و جمعی دیگر که دربارهٔ دیانت بهائی به چنین داوری می‌پردازند پرسشی پیش می‌آورد و آن اینکه پیامبری که از ایران بر می‌خیزد باید به فارسی سخن گوید یا به زبان اوستایی که زبان آثار مقدس زردشتی دین کهن ایران است.

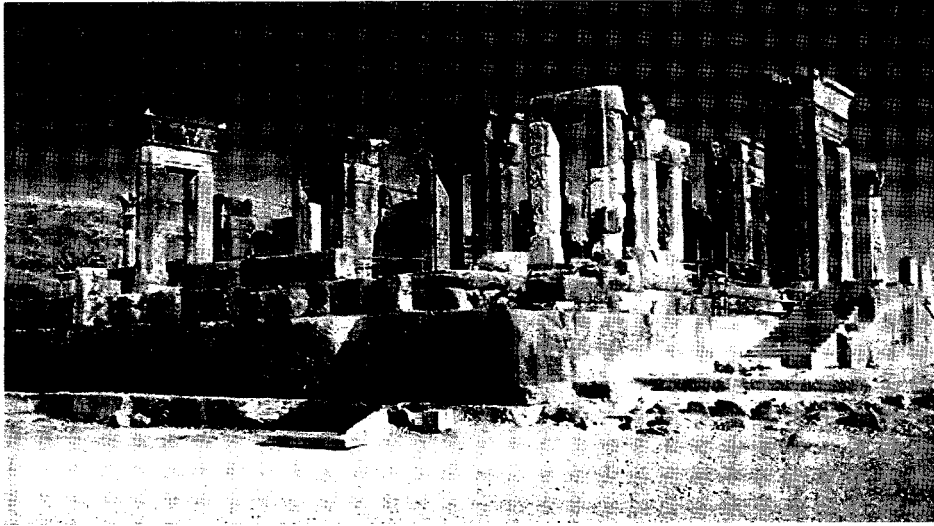
فارسی امروز دارای انبوهی از لغات عربی است و اگر بخواهیم به آن زبان دربارهٔ دین و مفاهیم ماوراء الطبیعه چیزی بنویسیم ناچار نوشتهٔ ما با زبان روزنامه‌ای فرق خواهد داشت. و واژه‌های عربی آن به ضرورت افزونی خواهد گرفت. زیرا دین و فلسفه و علم هر یک زبان و لحن گفتار مخصوص خود را می‌طلبد. اگر هم بخواهیم فارسی را از واژه‌های عربی بپیراییم آنگاه باید مثل کسروی و دیگران به اختراع واژه‌های تازه بپردازیم و زبانی مصنوعی ارائه داریم که آن نیز برای همگان قابل فهم نیست.

فارسی از زبان پهلوی رایج در دوران ساسانیان می‌آید، و زبان پهلوی ارتباطی به اوستایی که زبان آثار زردشتی است ندارد. اما در زبان پهلوی نیز با مقادیری لغات آرامی، از شاخهٔ زبان‌های سامی روبرو هستیم که با عربی از یک ریشه‌اند. یعنی آنجا نیز دوستان ناسیونالیست ضد عرب ما همین مشکل فارسی امروز را خواهند داشت.

حال اگر به زبان اوستایی که از شاخهٔ شرقی زبان‌های ایرانی و ظاهراً زبان زردشت بوده بیاویزیم باید از این نکته غافل نباشیم که زبان

اوستایی امروزه حتی مفهوم زردشتیان نیست. زبان اوستایی همان هنگام که در دورترین اعصار تاریخی همراه با قوم آریایی از نواحی جنوب شرقی روسیه کنونی و حدود دریاچهٔ آرال به جنوب آمد زبانی مرده بود و فقط موبدان و مغان زردشتی آن را درک می‌کردند. امروز جز نیایش‌های زردشتی که در آتشکده‌ها، و یا در مراسم مخصوص، توسط موبدان خوانده می‌شود تصور نمی‌رود دیگر زردشتیان با متون اوستایی انس و الفتی داشته باشند. از یک قرن پیش با کوشش دانشمندان زبان شناس غرب و دانشمندان پارسی هند، و با بهره‌گیری از زبان سانسکریت (خواهر زبان اوستایی)، متون اوستا و گات‌ها (سروده‌های منتسب به خود زردشت) به زبان‌های گوناگون برگردانده شد. ولی هیچ یک از مترجمین این آثار نمی‌توانند ادعا نمایند مفهوم صحیحی از آن به دست داده‌اند. سوای افتادگی‌های فراوان در متون اصلی، معنای بسیاری از واژه‌ها شناخته نیست (بویژه در گات‌ها، که لهجه‌ای کهن‌تر از اوستایی است)، و نمی‌توان دو ترجمه یافت که با هم تا حدی یکسان باشند. ترجمه‌های فارسی این متون توسط ایرانیان بیش از آنکه حاصل دانش اوستایی ایشان باشد بر ترجمه‌های آنچنانی انگلیسی یا فرانسه، و اغلب همراه با تصورات آرمانی مترجم از آیین زردشت تکیه دارد.

حتی اگر فرض را بر این نهیم که پیامبر ایرانی با یک معجزه بتواند به اوستایی سخن گوید مشکل بعدی ما مخاطبان او یعنی مردم ایران هستند که به هیچ وجه به معنای سخنان پیامبر پی نخواهند برد. آیا هدف پیامبر زنده



به اعتقاد بهائیان هر یک از زیبایی کلام و معنی هر دو بهره‌مند است.

از صدها اثر بهائی به زبان فارسی که بگذریم، باید بدانیم در زمانی که این دیانت ظهور نمود، یعنی قرن نوزدهم، آشنایی طبقه کتابخوان و با سواد ایران با زبان عربی بیش از آن بود که امروز هست. فارسی و عربی قرن‌ها چنان در هم جوش خورده بود که در خواندن یک متن کسی توجه نمی‌کرد کجا زبان عوض شد و از فارسی به عربی و یا برعکس از عربی به فارسی گرایید. بسیاری از آثار ادبی مشهور ایران از جمله شاهکار سعدی *گلستان*، زیبائیش در به کار بردن استادانه همین سبک است: «خطیبی کریمه الصوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده برداشتی گفتی غیب غراب الیّین در پرده الحان اوست یا آیت انّ انکر الاصوات در شأن او». و یا در جای دیگر می‌فرماید: «عالم ناپرهیزگار کوریست مشعله‌دار. یهدی به و هو لا یهدی». و از حافظ یاد کنیم:

کردن زبانی مرده است یا آوردن رهنمودهایی برای بشریت؟ چه حاصل که بهترین درس‌های زندگی مانند رازی سر به مُهر، تا ابد در متون زبانی که قابل فهم نیست مدفون بماند و ما دلخوش باشیم که پیامبران به زبان اصیلی از شاخه ایرانی زبان‌های هندواروپایی سخن گفته است.

هدف ما از بیان این مطالب بحثی جدلی با هم‌میهنانی که با این دستاویزها (یا بهانه‌ها) با دیانت بهائی مخالفت می‌کنند نیست. بلکه با دادن این زمینه تاریخی می‌خواهیم توجه ایشان را به این نکته جلب نمایم که در موضوع دین آنچه سزاوار توجه است زبان آثارش نیست بلکه مفهوم و معنای پیامی است که آن دین با خود دارد.

اما آثاری که از قلم بنیان‌گزاران دیانت بهائی صادر شده هم فارسی است (حتی برخی نزدیک به فارسی سره)، هم عربی است، و هم فارسی همراه با جملات و استعارات عربی که

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها^۱
 نه تنها زبان ادبی چنین بود بلکه زبان دینی
 ایران فقط عربی بود و اگر مطلبی دینی به
 فارسی نگاشته می‌شد از سندیت و ارزش
 می‌افتاد.^۲ بسیاری از مخاطبان دیانت بهائی در
 ایران و عراق این دو زبان را بطور یکسان
 می‌دانستند. علماء و روحانیونی که در ابتدای
 ظهور دیانت بهائی به آن ایمان آوردند و به
 نوبه خود آن را در میان توده مردم ایران رواج
 دادند، به زبان عربی و مفاهیم و مضامین دینی
 آن آشنایی کامل داشتند و برخی خود به آن
 زبان کتاب تألیف می‌نمودند. بنا بر این عجیبی
 نیست که برای انتقال رهنمودها و تعالیم این
 دیانت به آن گروه، زبان مأنوس دینی ایشان
 یعنی عربی به کار رفته باشد.

اما آنچه در این دیانت انقلابی و نو بشمار
 می‌آید آنست که بنیان‌گذارانش با نگارش
 آثاری دینی به زبان فارسی و بیان اندیشه‌های
 خود به این زبان، دین را از انحصار ملایان و
 عربی دانان در آوردند و برای توده‌های مردم
 قابل فهم ساختند. نه تنها به فارسی آثاری
 آوردند بلکه به ترجمه آثار عربی خود به فارسی
 پرداختند مانند کتاب بیان فارسی از قلم حضرت
 باب، و برخی آثار که حضرت بهاء الله شارع
 دیانت بهائی آن را به فارسی نیز ترجمه
 فرموده‌اند.

در یک مطالعه تطبیقی در آثار بهائی به
 عربی و فارسی می‌بینیم مهم آن نبوده که این
 آثار به چه زبانی گفته و نوشته شود، بلکه هدف
 آن بوده که پیام جدید هر چه زودتر و راحت‌تر

بوسیله زبانی که با آن آشنا تر هستند به آگاهی
 همه مردم برسد. صدور بسیاری الواح از ساحت
 حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به زبانی
 نزدیک به فارسی سره، و یا با واژه‌های اندک
 عربی، که گیرندگان آن زردشتیان و پارسیان
 بوده‌اند، نشان این مدعا است. زبان در آثار
 بهائی چنین نقشی دارد نه آن که بخواهد نشان
 گرایش به سمت یا جهتی و یا طرفداری از یک
 زبان یا زبان دیگر باشد. حضرت عبدالبهاء در
 این مورد می‌فرمایند:

«فارسی و عربی و ترکی هر سه لسان
 عاشقان جمال جانان است. عشق را خود
 صد زبان دیگر است. مقصد معانی است
 نه الفاظ، حقیقت است نه مجاز، صهبای
 حقایق و معانی در هر کأس گوارا، خواه
 جام زرین باشد خواه کاسه گلین. ولی البته
 جام بلور و مرصع لطیف‌تر است»

مائده آسمانی، ج ۹، ص ۳۳۵

این ساده لوحانه است که بپنداریم چون
 زبان نوشته‌ای جز زبان مادری ما است بنا بر این
 محتوای متن و پیامش نیز برای ما بیگانه و از ما
 جداست. ما آن را بد می‌شماریم زیرا آن زبان
 عربی است و ما از عربان و هر چه عربی است
 بیزاریم.

آیا بهتر نیست بپذیریم الفاظ و کلمات
 نیست که به معنی و مفهوم آثار اهمیت می‌دهد
 بلکه پیام و مرام مندرج در آن باید مورد توجه
 قرار گیرد. در دیانت بهائی این پیام گاه در
 لباس زبان عربی و بیشتر در جامعه زبان فارسی
 بیان شده، هر دو از یک خامه و از یک
 سرچشمه صادر گردیده و هر دو معرف یک

فرهنگ دینی است.

جامعه بهائی از آغاز بر این حقیقت آگاه بود و بسیاری از بهائیان که عربی نمی‌دانستند به آموختن آن زبان نیز رو آوردند تا بتوانند بهتر از گنجینه ادبیات دینی خود به زبان عربی بهره برند. در تاریخ ایمان آوردن زردشتیان به دیانت بهائی، می‌بینیم بسیاری از ایشان در یزد و دهات اطراف آن، در کلاس‌های عربی که توسط ملا عبدالغنی و دیگران تشکیل می‌شد شرکت می‌نمودند و با آنان قرآن و کتاب ایقان و یا آثار دیگر تحصیل می‌کردند.

دین در خلأ به وجود نمی‌آید

به این نکته تاریخی نیز توجه کنیم که در هیچ مرحله‌ای از تاریخ، هیچ دیانتی در خلأ به وجود نیامده بلکه همه ادیان از محیط و زبان و دین و جهان‌بینی زادگاه خویش بهره‌ور بوده، و بر آن اساس احکام نو و مطابق زمان خود آورده‌اند.

قومی که زردشت از آن برخاست دارای اعتقادات دینی مخصوصی بود، و زردشت خود یکی از روحانیون آن دین بشمار می‌آمد. هنگامی که زردشت به پیامبری برخاست برخی از اعتقادات و آداب و رسوم آن دین قدیمی را نکوهش نمود و نفی کرد و برخی را هم تعدیل کرد و در دیانت خود پذیرفت. برخی تعالیم نو نیز به آن مجموعه افزود. دیانت یهود نیز از اعتقادات کهن ادیان و باورهای دینی و اجتماعی دوران خویش بهره برد. هم‌چنین دو دین مسیحی و اسلام از ادیان پیشین و باورهای محیط خویش رنگ گرفتند و برخی احکام آن

را پذیرفتند. نفوذ اعتقادات زردشتی بر آیین یهود و مسیحی و اسلام، و حتی نفوذ فکر زردشت بر فلاسفه یونان مثل اناکزاگوراس و سقراط مطلبی نیست که بر کسی پوشیده باشد. مطالعه آثار دیانت بهائی روشن می‌دارد که این دیانت، هم از ادیان پیشین، و هم از فرهنگ و ادیان کهن ایران، مخصوصاً آئین زردشتی، بهره گرفته و فرهنگی دینی و جهان‌بینی بدیع و تازه‌ای عرضه داشته است که پاسخ‌گوی نیازهای امروز و فردای بشر باشد.^۴ این فرهنگ که خود را جهان شمول می‌داند طبعاً نمی‌تواند به این بهانه که دینی ایرانی است با دین قبلی خود اسلام و زبان آن، عربی بیگانگی کند. نخست آنکه در ظهور ادیان به اراده و حکمتی آگاهانه که همگی ادیان ریشه‌ای واحد و الهی دارند پای‌بند است و همه را از یک ریشه و سرچشمه می‌داند. دیگر آنکه زبان عربی زبان دین و ادبیات دینی رایج ایران و تمامی جهان اسلام از شمال آفریقا تا خاورمیانه بوده و بهترین میانجی برای رساندن پیام دین جدید به مسلمانان بشمار می‌آمده است.

زبان عربی و فرهنگ ایران

عربی به شهادت همه آگاهان زبانی است غنی، و فصیح. به همین جهت فرهنگ و تمدن کهن ایران توانسته است در قرن‌های طولانی در غیاب زبان فارسی، درخشش و حضور خود را در زبان عربی جلوه دهد.

پس از آمدن اسلام به ایران، ایرانیان گاه به اختیار و گاه به اجبار اسلام آوردند و در همان قرن‌های اول اسلامی، به تدریج که قبول

اسلام گسترش می‌یافت زبان عربی را که زبان فاتحین بود نیز پذیرفتند. این زبان در دفاتر دیوانی و اسناد دولتی نیز جای زبان پهلوی را گرفت. زبان پهلوی به صورت رمزی ناشناخته در آمد و به جای آن، زبان عربی زبان دینی و ادبی ایرانیان شد.

در این نکته جملگی دانشمندان هم‌سخن هستند که پس از اسلام نخستین درخشش‌های فرهنگ ایران در لباس زبان عربی بود. بزرگترین پژوهندگان مسلمان در همهٔ زمینه‌ها ایرانیان بودند که به عربی می‌نوشتند مثل: عبدالحمید کاتب بنیان‌گذار سبک انشاء و رسالت و "پدر نثر عربی"؛ ابن مقفع (وفات ۷۵۶م.) نویسنده، مترجم، نظریه‌پرداز سیاسی و بنیان‌گذار نثر عربی؛ ابن اسحق (وفات ۷۶۷م.) از نخستین کسانی که تاریخ حیات پیغمبر را نگاشت؛ ابوحنیفه (وفات ۷۶۷م.) از برجستگان علم قضاوت و بنیان‌گذار مذهب حنفی؛ محمد خوارزمی (وفات ۸۴۷م.) ریاضی‌دان و جغرافی‌دان بزرگ و پدر علم جبر، و بسیاری دیگر از با نفوذترین عرفا و فلاسفه و پزشکان جهان اسلام که جملگی ایرانی بودند ولی زبان نگارشی آثارشان عربی بود.^۵ برتری ایشان چه از لحاظ تعداد و چه از لحاظ کیفیت تحقیقاتشان، به حدی بود که مورخ عرب ابن خلدون در قرن چهاردهم به این نتیجه رسید که جز چند استثنا بیشتر عالمان و محققین اسلامی هم در زمینه‌های دینی و هم زمینه‌های علمی، ایرانی (عجم) بوده‌اند. وی اضافه می‌کند که اگر محقق اصلی عربی داشته تربیتش ایرانی و زبانش فارسی بوده و معلمین ایرانی داشته

است و همهٔ اینها علیرغم این حقیقت که اسلام در محیطی عربی و از پیامبری عرب به دنیا آمد.^۶

بدیهی است رستاخیز بزرگ فرهنگی ایران را باید با زنده شدن زبان فارسی از خراسان دانست که تقریباً از زمان صفاریان آغاز شد و تا دورهٔ سامانیان و بعد ادامه داشت. در این دوران است که بزرگان علم و ادب به تعدادی بیشمار ظهور کردند و با به کار بردن فارسی در آثارشان، تاریخ ادبیات ایران را آراستند. نقطهٔ اوج این نهضت ظهور فردوسی و شاهکار او *شاهنامه* در زمان غزنویان بود، و این جریان تقریباً از ۷۶۸م. تا ۱۰۳۰م. به طول انجامید.

این رستاخیز به اندازه‌ای پرنیرو و خیره‌کننده بود که نفوذ خود را حتی تا سال‌های آغازین قرن بیستم بر بخش بزرگی از جهان اسلام، از قارهٔ هند تا کرانه‌های بسفر و سرزمین‌های عثمانی حفظ کرد. همیلتون گیب محقق انگلیسی و مؤلف کتاب *مقدمه‌ای بر تاریخ ادبیات عرب در دیباچهٔ کتاب خود می‌نویسد: در تمام این قرون آنچه ادبیات در شبه قاره هند و ایران و ترکیهٔ عثمانی به هر زبان که نوشته شده باشد (اردو، فارسی، ترکی) باید آن را ادبیات فارسی بشمار آورد.*^۷

به همین کیفیت اگر کسی بخواهد متون عربی دیانت بهائی را که از قلم بنیان‌گذاران این دیانت صادر گردیده بی‌طرفانه ارزیابی کند از اعتراف به این نکته‌گیری نخواهد داشت که روح این آثار فرهنگ و جهان بینی ایرانی است نه عربی و اسلامی، و نمی‌توان آنها را جز بخشی از ادبیات فارسی چیز دیگری بشمار

آورد.

آقای دکتر محمد افغان با عنوان *زبان آثار مبارکه بهائی* دعوت می‌کنیم: *پیام بهائی*، شماره ۱۸۸، ژوئیه ۱۹۹۵، صص ۱۵-۱۹.

۲- تعزیه‌ها و مطالبی که به آن مذهب عامیانه می‌گویند به فارسی بود، در اینجا منظور ما کتاب‌های جدی و اساسی دینی است که اغلب به عربی نگاشته می‌شد.

۳- به این نکته مهم مبلغان مسیحی از قرن هفتم میلادی به بعد پی بردند و از آن زمان تاکنون کتاب *انجیل* به بیش از ۲۴۰۰ زبان ترجمه شده و در حال حاضر اتحادیه انجمن‌های انجیلی بیش از ۶۰۰۰ برنامه ترجمه *انجیل* در دست دارد. نگارنده خود بخشی از انجیل به لهجه مازندرانی را در اختیار دارد. آثار فارسی و عربی بهائی نیز تاکنون به قریب ۸۰۰ زبان ترجمه شده است.

۴- در مورد ویژگی‌های فرهنگ دینی ایران از آغاز تا امروز باید بحث دیگری را آغاز کرد که ما را از هدفی که در این مقاله داریم باز می‌دارد. این سخن بگذار تا وقت دیگر.

۵- برای دیدن سیاهه برخی از این پژوهندگان و بزرگان فرهنگ ایران، و نیز دیگر مباحثی که حضور ایران را در فرهنگ جهان اسلام نشان می‌دهد نگاه کنید به اثر تحقیقی استاد احسان یارشاطر:

Yarshater, E., *The Persian Presence in the Islamic Word*, eds. Hovannisian, Richard and Sabagh, G., Cambridge University Press 1989.

هم چنین نگاه کنید به مقاله رستاخیز ایران و ظهور زبان فارسی و ادبیات ملی، اثر استاد یارشاطر در جلد چهارم مجموعه *تاریخ بشریت History of Humanity* که به اهتمام یونسکو در ۷ مجلد منتشر گردیده است. این مقاله با عنوان بالا توسط دکتر فریدون وهمن ترجمه شده است. نگاه کنید به: *پیام بهائی* شماره ۲۶۱ و ۲۶۲، اوت- سپتامبر ۲۰۰۱، صص ۴۶-۵۶.

6- *Al-Muqaddima*, translated by F. Rosenthal, vol. III, p.311.

7- Gibb, H. A. R. (Hamilton Alexander Rosskeen), Sir, 1895-1971. *Arabic literature Introduction* / (rev.) ed. Oxford, Clarendon press, 1963.

بدین ترتیب دیدیم که فارسی و عربی بیش از هزار سال است که در هم آمیخته و زبان واحدی تشکیل داده‌اند، به طوری که تا قرن نوزدهم زبان دینی ایران عربی و زبان ادبی آمیخته با اصطلاحات و الفاظ عربی بود. این آمیختگی امروزه نیز در حدی است که اگر بخواهیم واژه‌های عربی را از زبان فارسی خارج سازیم ناچار با زبانی فقیر و ناتوان روبرو خواهیم بود. هم‌چنین دیدیم که هر دینانی از دین و فرهنگ محیط خود متأثر بوده است و طبعاً در مورد دین بهائی و دین اسلام نیز این امر صادق است. بنا بر این آثار عربی در ادبیات بهائی دلالت بر عرب مآبی و اسلام مآبی نمی‌کند بلکه آن آثار نیز از فرهنگ و ادب ایران و حتی اصطلاحات ادبی فارسی متأثر است.

در بخش دوم این مقاله که در شماره آینده خواهد آمد به احساسات ضد عربی و ضد اسلامی که امروزه در میان برخی از ایرانیان رایج شده و چنین اعتراضاتی را دامن زده می‌پردازیم و سبب و دامنه آن را پی‌یابی می‌نماییم. هم‌چنین به این بحث خواهیم پرداخت که در وضع فعلی و با تحولات و تغییرات شدیدی که زبان فارسی در دهه‌های اخیر پیدا کرده چه می‌توان کرد که آثار بهائی برای هم‌میهنان غیر بهائی قابل فهم‌تر و خواندندش سهل‌تر باشد. ■

دنباله دارد

یادداشت‌ها

۱- در اینجا خوانندگان عزیز را به مطالعه مقاله عالمانه

بخشنامه ۱۷۴۴

تورج امینی

پیدا کردن دلایل ادامه آزار بهائیان در دوره پهلوی از دغدغه‌های ذهنی من است که در این نوشتار می‌خواهم بخشی از آن دغدغه را عرضه کنم و امید دارم که مورخان بهائی نیز کمی از عصر رسولی فاصله بگیرند و به امروز نزدیک شوند تا جملگی بتوانیم موقعیت کنونی و سیر حرکت تاریخی خود را درک کنیم.

استعفای رضا شاه پهلوی در شهریور ماه ۱۳۲۰ اتفاق مهمی برای اهل ایران و خصوصاً سیاست بازان بود. پهلوی اول که با کودتا به میدان آمد و سپس با شعار جمهوری خواهی دل از سیاست بازان ربود و توانست در مدتی کوتاه رژیم قاجار را به پهلوی تبدیل کند، در نیمه دوم حکومتش چنان دیکتاتور شده بود که دیگر هیچ گونه مخالفتی را بر نمی‌تافت.

طبیعتاً بهائیان نیز در اوایل دوره پهلوی، شادمان از تغییر سلطنت قاجار بودند و گمان می‌نمودند که شعارهای ناسیونالیستی آن مرد نظامی و خصوصاً نفی نهاد روحانیت، تغییری در اوضاع اجتماعی بهائیان صورت خواهد داد.

شاید اگر رضا شاه سخت‌گیری‌های مذهبی نسبت به علما صورت نمی‌داد و همچنین قانون را طوری تنظیم می‌نمود که مسؤولان مملکتی آحاد ایرانیان را به یک چشم نگاه کنند، وضعیت اجتماعی بهائیان با توجه به نضج گرفتن ناسیونالیسم ایرانی کمی پا می‌گرفت و

بهائیان نیز جایی در جامعه ایرانی پیدا می‌نمودند و به تدریج موقعیتشان تثبیت می‌شد. اما از طرفی غیرقانونی بودن آیین بهائی در قانون اساسی مشروطه ایرانی و بالتبع محدود نگاه داشتن بهائیان، و از طرف دیگر فشار بیش از حدی که شاه مزبور بر طبقه مذهبی مسلمان وارد آورد، باعث شد تا در دوره پهلوی اول، هم جامعه بهائی همچنان بسته بماند و هم جامعه اسلامی در آستانه انفجار بسر برد. طبیعتاً پس از رفتن رضا شاه، با توجه به خواص جامعه اسلامی، ناگهان جو اسلامی و احساسات مذهبی جامعه ایرانی که در سکون خفقان رضا شاهی خفته بود، بیش از حد منطقی بروز و جلوه پیدا نمود.

در واقع محدودیت‌های غیر منطقی رضا شاه بود که پس از شهریور ۲۰ باعث به وجود آمدن و یا تحرک گروه‌های غیر منطقی همچون فدائیان اسلام، پاک دینان کسروی، حزب توده و... شد. اگر همیشه، هر چیز در اجتماع بر مدار منطقی خود حرکت کند، موج‌های غیر منطقی دامان اجتماع را فرا نمی‌گیرد. می‌توان گفت استبداد بیش از حد رضاشاه، از هم گسیختگی سیاسی و مذهبی دهه ۱۳۲۰ را به وجود آورد؛ دوره‌ای که گروه‌های مذهبی و سیاسی نوپا با پیدا کردن مجال و قدرت، حقانیت خود را با ترور کردن مخالفان نشان دادند!

در یکی دو سال نخستین دهه ۲۰، رویدن قارچ گونه احزاب و نهادهای سیاسی و مذهبی که همگی در فضایی تنگ محبوس مانده بودند، نشان و نویدی بود که بهائیان نیز می‌توانند از موقعیت و فضای باز سیاسی

استفاده نموده و به تبلیغ آیین خود مشغول شوند. از این رو در جامعه بهائی نیز شور و نشوری ایجاد شد و بر اساس چنین احساسی، طرح‌های تبلیغی تدوین گشت. هم به فرمان محفل ملی ایران و هم به دستور حضرت ولی محبوب امرالله برنامه‌های مهاجرت بهائیان از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچک و یا روستاها، برای ایجاد نقاط تازه امری آغاز گشت و امید آن می‌رفت که بهائیان با مهاجرت بسیار گسترده‌ای که در ایران صورت دادند، فضای مذهبی را بتوانند به نفع خود تغییر دهند. اما چنین نشد و ساده‌ترین دلیل، آن بود که فضای مزبور، سیاسی بود و نه مذهبی.

رفتن رضا شاه در صورتی می‌توانست برای بهائیان اتفاق مثبتی باشد، اگر در جامعه ایران سه شرط وجود می‌داشت؛ نخست اگر بهائیان همچون دیگر ایرانیان به عنوان شهروندان این آب و خاک محسوب می‌شدند؛ دوم آنکه اگر جامعه اسلامی پس از انفجار خود، منطقی پیش می‌رفت و حرکات خود را با هیجان، عصبیت فروخته و احساسات عجیب و غریب همراه نمی‌ساخت و سوم آنکه اگر پادشاه جدید و دولت‌های آن دهه مدار حرکتشان بر عدالت اجتماعی می‌گشت. اما در آن برهه هیچ یک از این سه شرط برای جامعه بهائی موجود نبود و پس از آن نیز هیچگاه به دست نیامد.

از یک طرف مهاجرت وسیع و گسترده بهائیان در سال ۱۳۲۲ و از طرف دیگر پر و بال یافتن هیجان‌ات مذهبی اسلامی و همچنین بی‌توجهی مسؤولان حکومتی به موقعیت اجتماعی و قانونی بهائیان، باعث شدند تا به

جای تعامل مذهبی تقابل مذهبی به وجود آید. در جایی که بهائیان تبلیغ می‌کردند و تصریحاً یا تلویحاً ابراز می‌نمودند که دین جدیدی ظاهر گشته، همه چیز مهیا بود تا در فضای قدرت یابی مجدد علمای مذهبی، هم نهادهای مذهبی و هم مردم متعصب مسلمان بر سر بهائیان بریزند و به آزار و اذیت ایشان پردازند. در آن فضا از درو دیوار شهر بوی جنگ و مبارزه می‌آمد و در چنان جو نامطلوب و نامساعدی، حتی مهاجرت کردن بهائیان به نقاط کم جمعیت، برای مسلمانان به معنای هل من مبارز طلبی جلوه می‌کرد.^۲

پاییز و زمستان ۱۳۲۲ و بهار و تابستان ۱۳۲۳ بر جامعه بهائی بسیار سخت گذشت. سالی توان فرسا که هر جامعه‌ای را می‌توانست از هم متلاشی نماید. اما ما بهائیان عادت کرده‌ایم رنج‌ها را زود فراموش کنیم. اگر رنج‌هایی که در توالی هم می‌آیند، یکی بعد از دیگری سخت‌تر و شدیدتر باشند، طبیعی است که غصه‌ها و ابتلائات قدیمی کم رنگ خواهند شد. وقایع سال فلسفی (۱۳۳۴) و سپس هیجانات انقلاب اسلامی علیه بهائیان به حدی شدید بود که دربارهٔ وقایع دههٔ ۱۳۲۰، گرد فراموشی بر حافظهٔ تاریخی ما نشسته است. به اعتقاد من ریشهٔ بهائی ستیزی‌های سال ۱۳۳۴ و سپس اتفاقات ناگوار اوائل دههٔ ۱۳۶۰ در اتفاقات دههٔ ۱۳۲۰ نهفته است. دهه‌ای که برای بهائیان بوی آزار و خون داشت و ما باید بسیاری از تحلیل‌های تاریخی خود را از آن زمان آغاز کنیم. هیجانات بهائی ستیزی دورهٔ مزبور غیر قابل تصور است و آنچه که من

دربارهٔ آن می‌خواهم بنویسم، تنها گزارش‌هایی است که ثبت شده‌اند و گرنه، همهٔ ما بهائیان، شخصاً مورد انواع حملات و اهانت‌ها و آزارهای اجتماعی قرار گرفته‌ایم که نه کسی در صدد ثبت آن برآمده و نه کسی شکایتی از آنها به جایی نموده است.

سخن را از پاییز و زمستان ۱۳۲۲ آغاز می‌کنم و ماه‌های پیش از آن را در نظر نمی‌گیرم. در این ۶ ماه مسلمانان در نجف آباد، شهرضا، مبارکه، فخرخ، سامان،^۳ قم، محلات، شاهرود، میامی، سنگسر، دامغان، آذرشهر، اسکو (و برخی روستاهای دیگر در آذربایجان)، مراغه، میاندوآب، قلعه حسن خان (کرج)، دماوند، قزوین، زابل، زاهدان، شیروان، دوغ‌آباد، گلپایگان، خمین، خوانسار، کمره، روستاهای مختلف اراک، آباده، نطنز، کاشان، جهرم، قروه، تویسرکان، ملایر، همدان، قصر شیرین، بابل، رودسر و بندر جز برای بهائیان مشکلاتی بوجود آوردند که این آزار و اذیت‌ها انواع و اقسام گوناگونی داشت و حوزهٔ وسیعی را شامل می‌شد، مانند: آتش زدن منازل و مغازه‌ها، غارت اسباب و اثاثیه، ضرب و جرح (حتی نسوان بهائی)، بستن مدارس و اخراج دانش آموزان، پخش شب نامه، اجتماع و هیاهو برای اخراج بهائیان، قطع درختان باغات، جلوگیری از کسب و کار، ممانعت از ورود به حمام عمومی، سنگباران منازل، تهدید به قتل، توهین و بدگویی و... که این موارد در همه جا عمومیت داشت و البته در برخی نقاط ابتکارات دیگر هم به خرج داده می‌شد و کارهای متفرقه صورت می‌گرفت، همچون

مطلقه کردن همسر یکی از بهائیان بدون رضایت شوهر!

محفصل ملی ایران در فروردین ماه ۱۳۲۳ نسبت به این رفتارهای غیر انسانی و همچنین غیردموکراتیک اعتراض نمود و نامه‌ای به محمد ساعد (نخست وزیر) نوشت و در آن نامه به نکته‌ای بسیار مهم اشاره کرد که به اعتقاد من معمولاً مورد غفلت جامعه بهائی قرار گرفته و آن نکته این بود که مأمورین محلی و مقامات حکومتی در بروز هیجانات ضد بهائی دخالت داشته‌اند و رفتار این مأمورین محرک و مسبب اشخاص متعصب و ماجراجو شده و بهانه به دست آنان داده تا علیه بهائیان اقدام و قیام نمایند. اعتراض محفل ملی کاملاً درست و به جا بود و برای انتقال درستی آن اعتراض، باید مطالبی را برای خواننده این نوشتار بنویسم.

پس از آنکه بهائیان به نقاط مختلف مهاجرت نمودند و مسلمانان این مهاجرت را بر نتافتند، مسلمین، هم دست به اقدامات ضد بهائی زدند، هم کار را به مطبوعات و انتشارات کشانیده و فعالیت فرهنگی خود را علیه بهائیان تنظیم نمودند و هم به مراجع دولتی شکایت نمودند که دین و دنیایشان توسط بهائیان خراب شده است. مجالی نمی‌بینم که بتوانم در این جا به فعالیت‌های فرهنگی ضد بهائی در دهه ۲۰ پردازم. سخن گفتن درباره اقدامات ضد بهائی نیز به دلیل حجم بسیار وسیع آن در این مختصر میسر نیست، اما آنچه که همیشه مغفول مانده و من قصد دارم در این وجیزه فقط طرحی از آن را ترسیم کنم، به میان آمدن پای دولت در وقایعی بود که علیه بهائیان در آن

سال‌ها رخ می‌داد.

مسلماً آنچه که برای هر حکومتی اهمیت دارد، حفظ نظم عمومی و نبودن اغتشاش در سطح جامعه است. در واقع بروز تشنج در هیأت اجتماع به معنای ناکارآمدی مسؤولانی است که زمام اداره مملکت به دستشان سپرده شده است. پس قاعدتاً در زمان‌هایی که اغتشاش به وجود می‌آید، اولین کاری که هیأت حاکمه باید بکند و می‌کند، آرام کردن اوضاع و سپس رسیدگی به موضوع اغتشاش و بالاخره احقاق حق به شاکیان و یا متشاکیان است.

قاعدتاً و قانوناً در موارد آزار و اذیت، روال کار این بود که شخص مورد ستم قرار گرفته نه تنها می‌توانست به مراجع قانونی محل خود مراجعه کند، بلکه می‌توانست مستقیماً به نخست وزیری، دفتر شاهنشاهی، وزارتخانه‌های مربوطه، روزنامه‌ها و... نامه نوشته، یا تلگراف بزند و شرح تظلم خود را بگوید. در هر حالت، فرمان به رسیدگی به مسؤول مربوطه صادر می‌گشت و پرونده‌ای تشکیل شده و به دادگاه احاله می‌شد و قاضی نیز بر اساس مواد مندرج در قانون، حکم صادر می‌نمود و بالاخره شاید حقی به حقدار می‌رسید. در روی کاغذ، این ساز و کار بسیار زیبا و متین به نظر می‌رسید. اما در عمل، آن هم وقتی یک طرف دعوا بهائیان بودند، باید ببینیم این پروسه به چه شکل در می‌آمد.

الف) بهائیان به مهاجرت می‌رفتند و تبلیغ می‌نمودند.

ب) مسلمانان به دولت شکایت می‌نمودند که چون بهائیان تبلیغات ضد اسلامی می‌نمایند،

باید از محلّ خارج شوند.

ج) بهائیان کماکان در محلّ استقامت می نمودند، بنا بر این مسلمین به صورت‌هایی که پیش از این نقل شد، به آزار و اذیت بهائیان می پرداختند.

د) بهائیان به دولت شکایت می نمودند که مورد تعدّی قرار گرفته‌اند.

ه) دولت به استناداری‌ها و فرمانداری‌ها دستور می داد که مراقب حفظ نظم باشند، مرتکبین را تعقیب کنند و از فعالیت دینی بهائیان نیز جلوگیری بنمایند.

و) اگر مأمورین محلّی، مسببین وقایع را دستگیر می نمودند، پرونده‌ای تشکیل می شد و به دادگاه می رفت.

ز) قاضی دادگاه اگر کسی را به عنوان مجرم تشخیص می داد، بنا به نوع جرم، حکمی صادر می کرد.

اما باید دقت کنیم که این پروسه در عین حال که منطقی به نظر می رسید، در چند موضع دارای ضعف اساسی و تناقض بود:

اولاً: جرم بهائیان در حدّ اکثر خود، مهاجرت و تبلیغ مذهبی بود! به عبارت دیگر بهائیان اصلاً مرتکب جرمی نشده بودند چه که سکونت در هر نقطه از ایران و سخن گفتن از اعتقاد دینی کاری غیر قانونی به حساب نمی آمد. اما حکم دولتی جلوگیری از تبلیغات بهائیان بود و این خود سدی مهمّ در برابر بهائیان قرار می داد، آنان را مجرم تلقی کرده و دچار مشکل می ساخت.

ثانیاً: از آنجا که جامعه بهائی در قانون اساسی به عنوان یک جامعه مستقل محسوب

نشده بود، ساز و کاری نیز برای کنترل آزار و اذیت بهائیان وجود نداشت. اگر بهائیان در جامعه اسلامی تنها تبلیغ می نمودند، مسلمانان خود را مجاز و محق می دانستند که بهائیان را مورد ضرب و جرح قرار داده یا منزل و مغازه آنها را بسوزانند و... و طبیعتاً این اتفاقات به دلیل نامشخصی وضعیت قانونی بهائیان، تداوم پیدا می کرد.

ثالثاً: مملکت، اسلامی بود و قوانین دادگاه‌ها نیز بر اساس فقه اسلامی تنظیم شده بود که بهائیان هیچ گونه حقی در آن نداشتند! بنا بر این مجرمین تنها گاهی از ناحیه اغتشاش عمومی مورد پیگرد قرار می گرفتند و نه به عنوان بهائی ستیزی یا آزار یک گروه مذهبی. البته چون از جهتی یک طرف دعوا بهائیان بودند و از جهت دیگر در قانون هم محلّی از اعراب نداشتند، متعديان بزودی از زندان آزاد شده و روز بهائی ستیزی خود را از نو آغاز می کردند.

در تحلیل این موضوع من باید پا را فراتر بگذارم و نتیجه این نوع بازرسی و قضاوت را چنین نشان دهم که مثلاً در سال ۱۳۲۳ در شاهرود، در ۱۳۲۶ در شاهی (قائم شهر کنونی) و سرستان، در ۱۳۲۸ در کاشان، در ۱۳۲۹ در یزد، در ۱۳۳۱ در اصفهان تنی چند از بهائیان را کشتند و قاتلین اگر آزاد هم نمی ماندند، نهایتاً مدّتی در زندان بسر برده و سپس تبرئه و با روحیه بهائی ستیزانه قوی تر به جامعه باز می گشتند. چنین روندی به این خاطر اتفاق می افتاد که قوانین مملکت کشتار بهائیان را جرم حقیقی نمی دانست و وقتی درباره کشتار بهائینی که هیچ فعالیت ضد دولتی صورت

نداده و علیه مذهب اسلامی هم کاری نکرده بودند، قوانین قوه قضاییه چنین سهل و آسان می نمود، دیگر معلوم است که کسی برای سوزاندن درب منزل بهائیان و غارت مغازه هایشان که در هیجانان و اغتشاشات عمومی رخ می داد، اهمیتی قائل نمی شد! هنوز بسیاری از بهائیان آران کاشان که در سال ۱۳۴۲ منازل و مغازه هایشان مورد حمله، غارت و حریق واقع شد، زنده اند و به خوبی به خاطر دارند که پس از هیجان مزبور، نه تنها آب از آب تکان نخورد که حتی از جانب دولت کسی در صدد جبران خسارت نیز برنیامد.

با وجود این روند غیر منطقی، چیزی که دامنه مخالفت با بهائیان را افزایش می داد و حتی می توان گفت پشتوانه بهائی ستیزی مردمان می ساخت، رفتاری بود که از هیأت دولت سر می زد. هیأت دولت از طرفی خود را موظف می دانست که شهرها را آرام نگاه دارد و از طرف دیگر پای مسلمین و قوانین اسلامی در میان بود و نمی شد که حق را به بهائیان داد. اگر دولت حق را به بهائیان می داد، با توجه به سوابق، به یقین می دانست که در جامعه اسلامی آشوب بالا خواهد گرفت. آنچه که نگرانی دولت را دامن می زد، صراحتی بود که بهائی ستیزان به خرج می دادند که مثلاً اگر بهائیان از محل خارج نشوند، خود مسلمانان دست به اقدام خواهند زد، بهائیان را از شهر بیرون خواهند نمود و کاری به کار دولت نخواهند داشت. این حربه ای بسیار کارآمد بود که مذهبیهون از زمان قاجار به کار می بردند و دولت های پهلوی را نیز در قبال موضوعات

مذهبی و حتی سیاسی مستأصل ساخته بودند.^۴ من برای نمونه تنها به یکی از آن موارد اشاره می کنم:

«مدت مدیدی است که عده کثیری از اهالی شهر برای قلع و قمع نمودن بهائیان به ما مراجعه نموده اند و از ما دستور می خواهند. ما به منظور جلوگیری از شورش و انقلاب ایشان را پند داده و اقناع نموده ایم به اینکه دولت در صدد بیرون کردن آنان است. اکنون به شما اتمام حجت کرده، می گوئیم هر چه زودتر این بهائیان را از این شهر بیرون کنید. مردم کاسه صبرشان لبریز شده. پند ما را هم گوش نمی کنند. بیم آن می رود خودشان اقدام کرده با فضیحت کامل این کثافات را از شهر ازاله کنند. در صورت وقوع چنین قضیه، مسؤولیت آن به عهده خود جناب عالی است»^۵.

بقیه در شماره بعد

یادداشت ها

۱- مآخذ اسناد و مدارکی را که در ارائه این مقاله از آنها استفاده کرده ام، نزد نگارنده موجود است و این نوید را می توانم بدهم که در صورت توفیق و عنایت حق، تمام استنادات، اوراق و مدارک خود را در آینده ای نه چندان دور به دست چاپ خواهم سپرد. این مقاله، گزیده ای مختصر از مقدمه آن کتاب است.

۲- به هیچ وجه منظور من این نیست که بهائیان نمی بایست در آن دوره طرح های تبلیغی خود را اجرا می کردند. آیین بهائی تا زمانی که فراگیر شود، بدون تبلیغ هویت واقعی خود را از دست می دهد. تبلیغ، روح و شریان زندگی دیانت بهائی است و بهائیان از هر موقعیتی به نحو مقتضی باید برای ارائه تعالیم دین خود استفاده برزند. در حقیقت پس از شهریور ۲۰ یک موقعیت اجتماعی به دست آمد و بهائیان باید از آن فضا بهره می بردند.

بقیه در صفحه ۶۲

ملاحظات پیرامون کتاب حقایق کشتی^۱

پسری سنگ به دیوار دبستان می زد
کودکی، هسته زردآلو را
روی سجاده بی رنگ پدر تف می کرد
چشم‌ها را باید شست...
جور دیگر باید دید. واژه‌ها را باید شست
واژه باید خود باد، واژه باید
خود باران باشد

سهراب سپهری^۲

مهرداد بشری

افکار و برداشت پیروان و شاگردان او نیز می‌تواند باشد، کتابی جالب و استثنایی از سازمان پیروان او در دست داریم که شاید صورت دیگری از عقاید پیروان کسروی را بر ما مکشوف سازد.

این کتاب *حقایق کشتی* نام دارد که در آذرماه ۱۳۲۴ شمسی به همت "دفتر پرچم" و بوسیله چاپخانه پیمان که هر دو وابسته به گروه هوادار کسروی بودند به چاپ رسید. از هویت نویسنده کتاب که خود را با حروف ی-پ معرفی می‌نماید اطلاعاتی در دست نیست ولی انعکاس باورهای او را در صفحات کتاب به سادگی می‌توان مشاهده نمود.

در بالای عنوان کتاب و در روی جلد آمده است: «به مناسبت انتشار کتاب *دسائش و فتنه انگیزیهای بهائی‌ها*»^۳. این کتاب اخیر که نام کامل

عموماً در بین جامعه بهائی فارسی زبان ایرانی نام آقای سید احمد کسروی مترادف با مفهوم محکومیت و تضعیف دیانت بهائی توسط او در کتاب *بهائیگری* و برخی دیگر از تألیفات اوست.

سلسله مقالات ارزنده‌ای که در شماره‌های پیشین *پیام بهائی* بوسیله یکی از پژوهشگران فرهیخته در رابطه با برخورد آقای کسروی با ادیان بابی و بهائی نشر شد روحیه فردی نامتعارف و جنجال برانگیزی را بر ملا می‌سازد که در میدان ستیز با عقاید و آراء مختلف از نواختن شلاق انتقاد بر هیچ کس دریغ نمی‌ورزید. از آن روشگفت‌آور نیست که ادیان بابی و بهائی نیز از ضربات خشمگین وی سهمی برده باشند. سوی این میراث نامرغوبی که از کسروی بجای مانده، و لا جرم بازتاب

آن *دسائس و فتنه انگیزی‌های بهائیانها*، واقعه تأثرآور ۱۷ مردادماه ۱۳۲۳ در شاهرود می‌باشد رَدیّه‌ای است علیه امر به قلم شیخ عبدالله مهدوی شاهرودی (وفات ۱۳۵۹ ش.). بنا بر این کتاب *حقایق گفتنی* پاسخی است بر ردیّه کتاب آقای مهدوی شاهرودی.

در این مقاله نگارنده سعی خواهد کرد ارزیابی مختصری از محتویات کتاب *حقایق گفتنی* ارائه دهد. بدین منظور ابتدا اشاره‌ای خواهیم داشت به نویسنده آن و سبب تألیف کتاب و در پی آن راجع به وقایع غم‌انگیز شاهرود به شرح مختصری خواهیم پرداخت. ارزیابی کتاب *دسائس و فتنه انگیزی‌های بهائیانها...* که انگیزه اصلی در تألیف کتاب *حقایق گفتنی* بوده و معرفی تعدادی از افراد مطرح در واقعه شاهرود نیز در این نوشتار خواهد آمد.

حقایق گفتنی

نویسنده کتاب *حقایق گفتنی* از شاگردان و پیروان آقای احمد کسروی بوده و لا جرم تحت تأثیر افکار و آراء ایشان که تا حدودی در بالا بدان اشاره گردید، بوده. لازم به یادآوری است که این کتاب در تحت اشرف و با پشتیبانی و تأیید «باهاماد آزادگان» (جمعیت آزادگان) که توده پیروان کسروی بودند انتشار یافته است. نویسنده نامی از خود در این کتاب نبرده و صرفاً به عنوان «بی-پ» در روی جلد کتاب معرفی گردیده است. وی از اعضای «باهاماد آزادگان» در طهران بوده و از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ هـ. ش. (۱۹۴۲-۱۹۴۴) در یکی از ادارات دولتی شهرستان شاهرود به انجام وظیفه مشغول بوده

است. نویسنده در روز ۱۷ مرداد سال ۱۳۲۳ هـ. ش که واقعه قتل و غارت بهائیان در شاهرود صورت پذیرفت از جمله شاهدان عینی بوده است. همچنین دوستی نزدیکی با یکی از افسران ژاندارمری که از نزدیک شاهد عینی این وقایع بوده داشته است. نویسنده *حقایق گفتنی* از وقایع شاهرود به عنوان «لگّه سیاه و ننگ بزرگ» در تاریخ قرن حاضر ایران یاد می‌نماید. در مقدمه یک صفحه‌ای که دفتر پرچم (سازمان بنیاد شده احمد کسروی) در ابتدای این کتاب آورده به صراحت نوشته شده که نویسنده این کتاب بهائی نیست و از پاکدینان است و با بهائیان هیچگونه ارتباطی ندارد. در ادامه می‌خوانیم که آنچه که نویسنده را بر نوشتن این کتاب برانگیخته اولاً رفتار وحشیانه برخی از اهالی شاهرود نسبت به بهائیان و دوم رفتار غیر عادلانه بازپرس عدلیّه آقای غلامرضا فولادوند در نحوه تنظیم پرونده و ارزیابی این جنایات می‌باشد.

نویسنده دیباچه با لحنی شدید به انتقاد از رفتار آقای فولادوند که از طرف دولت برای ارزیابی و کنکاش این فجایع به شاهرود فرستاده شده، می‌پردازد و از اینکه او از مسببین این حوادث آشکارا چشم‌پوشی نموده و تشکیل مجامع و محافل بهائیان را منشأ این انقلاب قلمداد می‌کند اظهار انزجار می‌نماید. دفتر پرچم اذعان می‌نماید که نویسنده کتاب *حقایق گفتنی* با «زبان تندی به ایراد و اعتراض پرداخته» و اظهار امیدواری می‌نماید که دیگر در برابر قانون فرقی میان شیعه و بهائی گذارده نشود. نویسنده همان اسلوب کسروی را در

نگارش دنبال نموده یعنی شدید تاختن به امید تکان دادن و بیدار نمودن خواننده.

چنانچه در دیباچه ذکر گردیده، نویسنده کتاب *حقایق گفتنی* بر حسب تصادف در منزل یکی از آشنایان خویش کتابی به نام *دسائس و فتنه انگیزی های بهائی ها* تألیف شیخ عبدالله شاهرودی از مجتهدین شاهرود، یافته و نظرش به عبارت "واقعه تأثرآور ۱۷ مرداد ماه ۱۳۲۳ در شاهرود" در زیر عنوان اصلی کتاب جلب می گردد. وی می نویسد: «با مطالعه کتاب آخرین امیدم به حقیقت پرستی آن عده از مردان و مأمورین دولتی که شخصیت و سوابق زندگانی شان بر من پوشیده بود مبدل به یأس گشته».^۶

لهذا وی مصمم می شود که در صورت تصویب مسئولین "باهاماد آزادگان" اطلاعات خویش را جمع آوری و منظم نموده و از طریق انتشار یک کتاب در دسترس افکار عمومی گذارده و به گفته خود: «حقایق گفتنی را بگویم».^۷

با این هدف، نویسنده در یکی از نشست های سگالاد (تشکیلات شورایی باهاماد آزادگان) نوشتن کتاب را مطرح می نماید که نه تنها مورد تصویب رهبران جمعیت قرار می گیرد بلکه وی را تشویق به تهیه هر چه سریع تر این مطالب برای نشر حقیقت وقایع می نماید.

آنچه مسلم است تهیه و انتشار کتاب *حقایق گفتنی* که حدود ۳ ماه قبل از قتل آقای کسروی (۲۰ اسفند ۱۳۲۴) صورت پذیرفته، بایستی مورد موافقت وی قرار گرفته باشد زیرا او در مؤخره ای که بر چاپ دوم کتاب *بهائی گری* در

سال ۱۳۲۴ ترقیم نموده در رابطه با وقایع شاهرود چنین می نویسند:

«همه می دانیم که آنان [بهائیان] دسته کوچکی هستند و مردم که آنان را دشمن می دارند هر زمان که فرصت یافتند از گزند و آسیب به ایشان خودداری نمی کنند. چنان که همین امسال آن پیشآمد ننگ آور در شاهرود رخ داد».^۸

نویسنده *حقایق گفتنی* می گوید که نوشتن چاپ این کتاب از طرف "جمعیت آزادگان" ابدلاً به منظور هواداری و حمایت از جامعه بهائی نبوده و حتی می گوید تعدادی از بهائیان به خاطر انتشار کتاب *بهائی گری* آقای کسروی با ما دشمنی کرده و غرض ورزی نیز نموده اند. نویسنده در اینجا مجدداً تأکید بر محتویات کتاب *بهائی گری* نموده و اظهار می نماید که ده هزار ریال جایزه برای کسی تعیین شده که بتواند به آن کتاب حتی یک ایراد بگیرد و بدین طریق موضع خود را بار دیگر در قبال بهائیان و دیانت بهائی روشن می نماید.^۹

غرض اصلی نویسنده و جمعیت آزادگان آن بوده که: «پاک دلی و بی نظری و حقیقت پرستی خود را به دوست و دشمن، مخالف و موافق نشان داده بفهماند که حقیقت و راستی همیشه در نظر ما گرامی و محترم بوده از بیان حق آنی فروگذار نمی کنیم ولو به ضرر موافقین و نفع مخالفین مان باشد».^{۱۰}

نویسنده همچنین معتقد است که چون دقائق این پیش آمد ناگوار مندرج در پرونده تنظیمی آقای غلامرضا فولادوند، بازپرس اعزامی مرکز، مخدوش بود، لهذا سعی بر

عرضه حقایق وقایع نموده تا حقوق مقتولین و کسان ایشان و مضروبین و غارت شدگان محفوظ ماند.^{۱۱}

نویسنده حقایق گفتنی فردی است دقیق و تیزبین و در عین حال صریح اللهجه و بی باک. طرز نگارش کتاب حکایت از نارضایتی واضح وی از دستگاه قضائی ایران و همچنین نفوذ علمای شیعه در بافت های اجتماعی و سیاسی کشور می نماید. وی با نکته سنجی مخصوص خود بخش هایی از کتاب *دسائس... بهائی ها...* را نقل نموده و سپس به ارائه جواب و شرح مشاهدات خویش می پردازد. در عین حال به وضعیت جامعه بهائی و روابط آن با جامعه خارج نیز با نظری عادلانه و عطفانه نگاه نموده و از سرنوشت مقتولین و زجردیدگان این فجایع با تأثر یاد می نماید.

نظری به وقایع دردناک شاهرود

وقایع تضییقات شاهرود در روز ۱۷ مرداد ۱۳۲۳ هـ. ش (۸ اوت ۱۹۴۴) با قتل سه تن از بهائیان سرشناس ساکن آن شهر به نقطه اوج خود رسید.

بر طبق گزارشی که محفل ملی بهائیان ایران برای درج در کتاب *عالم بهائی* تهیه نموده، با آغاز ماه شعبان (۲۲ جولای ۱۹۴۴) مطابق مرداد ماه ۱۳۲۳ هـ. ش توجه مسلمین افراطی در شهر شاهرود منقطع به جامعه بهائی شده و مشغول تهیه و تدارک انقلابی بر ضد ایشان می گردند. در عصر ۲۵ جولای اشرار اقدام به سوزاندن درب حظیره القدس و غارت اثاثیه آن می نمایند. در ۲۸ جولای شب هنگام اشرار به

خانه یکی از احبّاء به قصد قتل وی حمله می نمایند که این اقدام بی اثر می ماند.

در صبح سه شنبه ۸ اوت (۱۷ مرداد) بود که انقلابی خونین در شهر بر ضد بهائیان بر می خیزد. مغازه ها و بازار بسته و جمعی از اهالی ملحق به اشرار شده و جمعیتی قریب به ۵۰۰۰ نفر آماده هجوم و ناآرامی در سطح شهر علیه احبّاء می گردند. برخی از بهائیان برای حفظ جان خویش به شهرانی پناه آورده ولی چنانچه باید مورد محافظه قرار نمی گیرند. اشرار کماکان به خانه ها و مغازه های احبّاء سرشناس حمله کرده به غارت می پردازند.

در طول این روز ۳ تن از احبّاء به شهادت می رسند. اول، جناب اسدالله نادری، رئیس اداره دخانیات شاهرود که چند سالی بود برای مهاجرت ساکن شاهرود گردیده بود. دوم، جناب محمد جذبانی مهاجر از سنگسر که پس از حمله اشرار به سختی مجروح شده اما به وساطت ۳ تن افراد خیرخواه نجات و به مطب پزشکی منتقل می شود. معهذنا پس از اطلاع اشرار مجدداً مورد حمله قرار گرفته و بعداً در کنار خیابان بیهوش افتاده و ۲ نفر از طرف شهرانی مأمور حمل ایشان روی برانکارد به طرف بیمارستان می شوند و به روایتی چندین مرتبه عمداً ایشان را به زمین انداخته و سرانجام نامبرده درست قبل از سر رسیدن پزشک قانونی جان می سپارد. شهید سوم، جناب حسن مهاجرزاده، تاجر و ساکن شاهرود که پس از هجوم اشرار به محل سکونت ایشان به قتل می رسند. اهالی خشمگین طنابی به پای جسد ایشان بسته و چندین مرتبه آن جسد مبارک را از

پشت بام به پایین پرتاب می‌نمایند. سرانجام به واسطهٔ مداخلهٔ قوای شوروی که هنوز در شاهرود مستقر بودند این وقایع خاتمه می‌یابد.^{۱۲}

چنانچه از یادداشت‌های جناب رمضانعلی عموی که ساکن شاهرود و یکی از شاهدین عینی این فجایع بود استنباط می‌شود، عامل شروع این انقلاب اسکان برخی از اهالی انارک (بخشی از شهرستان نائین) در شاهرود و موقیّت ایشان در امور بازرگانی بود. این مسئله از طرفی باعث ناراحتی برخی از اهالی متعصب شاهرود می‌شود. مخصوصاً وقتی که عده‌ای انارکی آقای سید عبدالکریم صدریه را که یکی از ثروتمندان و معدن‌داران مشهور انارکی الاصل بود، کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی می‌کنند. از طرفی دیگر، انارکی‌ها نسبت به بهائیان عموماً خوشبین بودند و با نسبت فامیلی که برخی با احباء داشتند، در نظر اهالی متعصب از حامیان بهائیان به حساب می‌آمدند. این اوضاع بهانه‌ای به دست متعصبین و افرادی که در پی سودجویی سیاسی در این انتخابات بودند، می‌دهد که با حمله به بهائیان انتقامی از هر دو اقلیت مذهبی و محلی گرفته شود.^{۱۳}

همچنین ظاهراً اسفار تبلیغی و اسکان مهاجرین بهائی به شاهرود که صاحب مراتب دولتی بودند، بهانه به دست متعصبین داده و باعث نگرانی ادارهٔ شهرداری شاهرود شده بود. در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۲۳ یاور فاطمی رئیس شهرداری شاهرود خطاب به ادارهٔ فرمانداری اشاره به اتکاء بهائیان شاهرودی به مأمورین عالی‌رتبهٔ دولتی بهائی ساکن شاهرود

می‌نماید و پس از درج اسامی: آقای نادری رئیس دخانیات، آقای رهبانی رئیس خرید غله و خواربار، آقای قبادی کارمند راه آهن، آقای جذبانی کارمند پست و تلگراف، آقای شیدائی کارمند راه شوسه و آقایان خورشیدی و آقازاده کارمندان ادارهٔ فرهنگ؛ وجود ایشان را مروج تشکیلات مخفیانهٔ بهائیان در شاهرود محسوب می‌نماید. البته این یادداشت خود فی‌الذمه بیانگر تعصب رئیس شهرداری نسبت به بهائیان و لا جرم عکس‌العمل خاص وی در ۳ روز بعد (در روز ۱۷ مرداد) در قبال حمله به بهائیان می‌باشد (در همین نامه یاور فاطمی اشاره به امکان وقوع وقایعی ناخواسته در آینده کرده بود).

درست قبل از این یادداشت، در جواب به تلگراف اعتراض جمعی از اهالی شاهرود، فرماندار شهر آقای احتشامی تقاضا می‌نماید که آقایان نادری و رهبانی هر چه زودتر با دریافت مرخصی به منظور تخفیف هیجان عمومی از شهر خارج شوند.

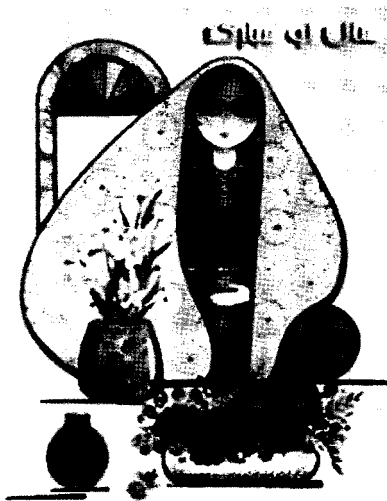
۳ روز بعد در ۸ مرداد در جلسهٔ انجمن شورای شهرستان شاهرود که با حضور فرماندار و جمعی از علماء و اعضای انجمن شهرداری و رؤسای دوائر دولتی تشکیل می‌گردد، در مورد ناآرامی‌های اخیر که در شهر روی داده صحبت‌هایی به میان آمده و قرار بر این می‌شود که علماء در مجامع عمومی و مناظر به اهالی گوشزد نمایند که اینان از هرگونه اقداماتی که مخل نظم و آسایش عمومی است اجتناب نمایند.

در پی آن فرماندار شاهرود در نامهٔ محرمانه

- ۷- *حقایق گفتنی*، ص ۳.
- ۸- احمد کسروی، *بهائیکری*، (چاپ مرد امروز، تهران، ۱۳۳۵ ه. ش، چاپ چهارم)، ص ۹۱.
- ۹- *حقایق گفتنی*، ص ۴.
- ۱۰- مأخذ بالا، ص ۵.
- ۱۱- مأخذ بالا، ص ۵.
- 12- *The Bahàì World* (vol.10, 1944-46, rpt.wilmette, IL: Bahàì Publishing Trust, 1981), pp.42-3.
- ۱۳- این مطالب در توضیحات جناب رمضانعلی عموئی که ضمیمه به کپی کتاب *حقایق گفتنی* است مندرج است.

۱۴- حجة الاسلام حاج شیخ حسین خراسانی، *فجایع بهائیت یا واقعه قتل ابرقو*، (چاپخانه کیهانی، تهران، ۱۳۳۱ ه. ش)، صص ۲۸-۱۴. تمامی استاد دولتی که در این مقاله بدان اشاره گردید مستخرج از این کتاب بوده که بر طبق ادعای مؤلف بر روی جلد آن به عنوان استخراج از پرونده‌های: شاهرود، کاشان، ابرقوی یزد در دادگاه جنائی طهران توصیف شده است.

همچنین مراجعه فرمایید به: جعفر رعایتی (ابراهیمی)، *سیمای شاهرود، بوستان کویر*، (سازمان تبلیغات اسلامی، بی جا، ۱۳۷۵ ه. ش)، صص ۱۶۶-۱۶۲.



مورخ ۱۰ مرداد به جناب نادری چنین می نویسد: «قبل از ورود اینجانب تظاهراتی از بهائیان مقیم شاهرود در انظار به عمل آمده بود که باعث هیجان اهالی شاهرود شده و اینجانب پس از ورود با سیاست عاقلانه جلوگیری از فساد حتمی الوقوع نموده و فعلاً شهر در کمال آرامش است. چون نیمه شعبان در پیش است لازم است شما برای چند روزی پس از تعیین کفیل جهت سرکشی به بخش میامی مسافرت نموده که پیش آمد سوئی رخ ندهد».^{۱۴}

البته لازم به تذکر است که جناب نادری در طول این چند روز قبل از شهادت اگر چه از شاهرود خارج نشدند ولی در خانه خویش پنهان بودند. بر حسب راپورت محفل ملی که قبلاً بدان اشاره گردید، برخی مسئولین دولتی در این جنایات به طور غیر مستقیم مشارکت داشتند.

دنباله در شماره بعد

یادداشت‌ها

- ۱- نگارنده صمیمانه سپاسگزار جناب رمضانعلی عموئی است که مرحمتاً نسخه‌ای از کتاب *حقایق گفتنی* را به واسطه دفتر نشریه پیام بهائی در اختیار اینجانب قرار دادند.
- ۲- ی. پ.، *حقایق گفتنی*، (دفتر پرچم، تهران، ۱۳۲۴ ه. ش)، ص ۲.
- ۳- دکتر محمدرضا قانون‌پور، *پاکدینی در آراء کسروی: نگرشی عقلانی به دین*، *مجله ایران‌نامه*، ج ۱۰، ش ۲-۳ (۲۰۰۲)، صص ۲۴۳-۲۳۷.
- ۴- احمد کسروی، *زندگانی من*، (دفتر پرچم، تهران، ۱۳۲۳ ه. ش)، صص ۵۴-۵۳.
- ۵- مأخذ بالا، صص ۹۰-۸۸.
- ۶- *حقایق گفتنی*، ص ۲.

اسلام، پرشورترین موضوع بحث‌های امروز

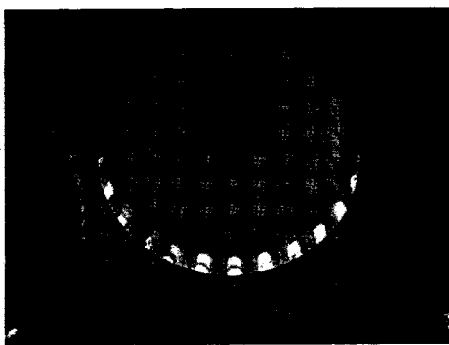
هنگامی که فضل الرحمن دکترای فلسفه خود را تهیه می‌کرد با ابوعلاء مودودی آشنا شد، مردی که بعداً حزب جماعت اسلامی را تأسیس کرد و تئوری دولت اسلامی مدرن را تنظیم نمود اما فضل الرحمن در صف پیروان مکتب مودودی درنیامد و به سیاست نپرداخت. فضل الرحمن در ۱۹۴۶ به آکسفورد انگلستان رفت و دکترای خود را درباره کتاب علم النفس ابوعلی سینا نگاشت (۱۹۴۹). در سال ۱۹۵۸ دانشگاه مک‌گیل کانادا او را دعوت کرد که در آن در سمت دانشیار خدمت کند. وقتی در دانشگاه دورهام انگلستان بود (۱۹۵۶) کتابی به نام نبوت در اسلام تألیف کرد و در آن از کسانی که نظرات خود درباره دین را از مقولات فلسفه یونان اخذ می‌کنند انتقاد نمود.

طی سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۱ فضل الرحمن به دعوت ژنرال ایوب خان رئیس جمهور پاکستان به آن کشور رفت و در طی خدمات مشورتی خود سخت مورد انتقاد محافظه‌کاران قرار گرفت و بالاخره ناچار شد در ۱۹۶۸ به آمریکا بازگردد و در دانشگاه‌های آن دیار به

یکی از دانشمندان مسلمان که در فضای کشورهای انگلوساکسون به تفکر و ارائه آراء خویش پرداخته‌اند، فضل الرحمن اندیشمند پاکستانی است که سال‌ها در انگلستان و امریکای شمالی استادی کرد و به سال ۱۹۸۸ در همان سرزمین امریکا درگذشت. او را یکی از چهره‌های عمده نهضت اصلاح درون اسلام باید دانست. رشید بن زین در کتاب *متفکران جدید اسلام* (۲۰۰۴) فصلی را به شرح افکار او اختصاص داده است.

تولدش در منطقه "هزارا" که بعداً جزء پاکستان درآمد به سال ۱۹۱۹ روی داد. از پدرش که دارالعلوم اسلامی را طبع کرده بود بسیار چیزها آموخت از جمله این که اسلام نباید از تعلیم و تربیت و پدیده‌های مدرن بترسد و مسلماً باید با مدرنیته مواجه شود هم به صورت یک "چالش" و هم به صورت فرصتی برای رشد و نما. وقتی فضل الرحمن به دانشگاه پنجاب لاهور برای تکمیل تحصیلات خود رفت، در محضر پدر اطلاعات کافی درباره فقه و کلام و حدیث و تفسیر و منطق و فلسفه کسب کرده بود.

این زمینه پرداخت که فقط سیرت پیامبر مبنای تفسیر قرار گیرد به جای آنکه از اجتهاد و قیاس استفاده شود و تلاش او به نتیجه رسید. بدین ترتیب تحجّر در اسلام راه یافت. عجب آن



تدریس پردازد. در دانشگاه شیکاگو بود که توانست فرصت کافی برای نظم دادن به افکارش در مورد اسلام در مواجهه با مدرنیته (تجدّد) پیدا کند. دو تألیف او در این دوره

است که فضل الرحمن توجه ندارد که شیعیان برای علمای خود حق اجتهاد قائل بوده هستند و متأسفانه نه فقط از این حق سوء استفاده شده بلکه آراء مجتهدان مختلف غالباً ضدّ و نقیض یکدیگر بوده و هرج و مرجی در فقه و شریعت پدید آورده است.

این عبارت از نوشته‌های فضل الرحمن شایان توجه است که می‌گوید: علمای سنت پرست از وحی محمدی تصویری مکانیک ارائه می‌دهند، جبرئیل مثل پیکری نامه‌رسان کلام خدا را به حضرت محمد منتقل می‌کند و حال آن که خود قرآن می‌گوید که فرشته در قلب حضرت محمد نازل شده پس در عین آن که قرآن تماماً کلام الهی و مشمول اصل عصمت است ولی آن کلام در قلب محمدی نزول یافته و بعد بر زبان او جاری شده یعنی کاملاً سخن خود حضرت محمد است.

البته اگر قرآن عین کلام خدا باشد باید به همان صورت پذیرفت ولی اگر وساطت حضرت محمد را قبول کنیم ناچار صبغه شخص و محیط و عصر حضرت محمد را در قرآن باز توانیم یافت و در نتیجه جا برای تفسیر و اجتهاد باز خواهد شد، کاری که در صورت

عبارتند از: (۱) تم‌ها یا افکار و مواضع اصلی قرآن و (۲) اسلام و مدرنیته.

فضل الرحمن هم مثل بسیاری از اندیشمندان معاصر مسلمان مشغله عمده خاطرش قضیه تجدّد و برخورد اسلام با آن بود و این سؤال را در ذهن خود طرح می‌کرد که چگونه جامعه‌های مسلمان می‌توانند از دستاوردهای علمی و فنی غرب بهره‌مند شوند بدون آنکه این اخذ و اقتباس به جنبه فرهنگی و نظام ارزش‌های خاص آنها لطمه زند؟ در پاسخ این سؤال تفکروی معطوف به امکانات تجدّد در زمینه اندیشه دینی مسلمانان شد.

فضل الرحمن به این نتیجه رسید که باید اجتهاد را که در دنیای سنت و جماعت از قرون وسطی به این طرف ممنوع شده بود دوباره برقرار کرد یعنی کاربرد تعقل در نحوه تطبیق قوانین کلی شریعت بر جنبه‌های مختلف زندگی افراد. وی یادآور شد که علمای اولیه اسلام و رهبران نخستین جوامع مسلمان از آزادی و هشیاری در تفسیر قرآن و حلّ مسائل محسوس که در زندگی افراد طرح می‌شود برخوردار بودند اما به مناسبت افراط در آزادی، در اواخر قرن هشتم میلادی امام شافعی به تلاش و مبارزه در

اعتقاد به غیر مخلوق بودن و قدمت **قرآن** به عنوان جنبه‌ای از ذات و جلوه‌ای از تجلیات الهی مجوّزی برای آن نمی‌توان پیدا کرد.

به اعتقاد فضل الرحمن **قرآن** را باید به عنوان یک کلّ واحد مطرح کرد و نه به عنوان قطعات پراکنده، طرز نگاه خاصی به دنیا است که **قرآن** به صورت واحدی مطرح می‌نماید. **قرآن** را به عنوان یک کتاب اخلاقیات و راهنمای عملی بشر باید محسوب کرد و از این اخلاقیات و راهنمایی‌هاست که قواعد حقوقی و قضایی استنتاج می‌شود یعنی هر قانونی را باید در چارچوب آن کلیّت قرآنی بررسی کرد.

بسیار مهمّ است که نظم تاریخی **قرآن** را مورد توجه قرار دهیم که چگونه در طیّ زمان تم‌ها و موضوعات قرآنی مطرح شده و بسط

داده شده است. مطالب **قرآن** در ارتباط با حوادث تاریخی مشخص و معینی عزّ نزول یافته. غالباً وقتی **قرآن** حکمی را اعلام می‌دارد دلائل و علّت صدور آن را هم می‌گوید و توجه به این دلائل و علّت صدور، فهم درست پیام قرآنی را تسهیل می‌کند.

از این رو فضل الرحمن روش آنان را که به تفسیر آیه‌ای بعد از آیه‌ای پرداخته‌اند و رعایت توالی زمانی را نکرده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. هر چند قرآنی بر اساس تاریخ نزول آیات شخصاً تنظیم نکرده اما توصیه کرده که چون تاریخ اکثر آیات مشخص است باید رعایت نظم تاریخی را مطمح نظر قرار داد.

به عقیده فضل الرحمن رعایت چهار اصل یا قانون به هنگام تفسیر **قرآن** ضرور است: ۱- معرفت کافی به زبان عرب و ادب دوره قبل از اسلام (جاهلیت) و عصر حضرت محمد. ۲- آشنایی با شرایط و اوضاعی که وحی محمدی در آن روی داد. ۳- آشنایی با آیات ناسخ و منسوخ با استفاده از بررسی تاریخی **قرآن**. ۴- اطلاع بر آنکه چه آیاتی دارای مصادیق عمومی هستند و چه آیاتی فقط در وضع خاص و معینی قابل اعمال هستند.

خود فضل الرحمن به هنگام تفسیر، نخست به تفحص ارزش‌های اخلاقی می‌پردازد چه این ارزش‌ها، حیاتی در ورای تاریخ دارند و متعالی

هستند و مفهوم کامل آنها را تنها از طریق جنبه عملی و تاریخی آنها نمی‌توان

دریافت. برای درک درست آیات **قرآن** باید وضع عمومی عربستان و محیط حضرت محمد را شناخت و به زندگی آن دیار و نهادها و مؤسّسات و عادات اجتماعی و اخلاقی آن آشنا بود چه فقط در چنین قالب و چارچوب عام است که **قرآن** بر پیامبر وحی شده و با شناخت این چارچوب است که می‌توان به تفسیر **قرآن** دست یافت. ضمناً معنی هر آیه را در قالب جهان بینی عمومی **قرآن** می‌توان فهم کرد. همان طور که **قرآن** در ارتباط با بعضی حوادث اجتماعی - تاریخی نازل شد، هر نسلی هم در چارچوب محیط اجتماعی و تاریخی خاص خود قادر به تفسیر **قرآن** است.



در کتاب تم‌های اساسی قرآن فضل الرحمن تعدادی موضوعات را مطرح می‌کند چون خدا، انسان به عنوان فرد، انسان در جامعه، طبیعت، نبوت و وحی، فرجام‌شناسی، شیطان و شر، ظهور جامعه مسلمان و مانند آن و می‌گوید همه آیات قرآن را با رعایت نظم تاریخی به این تم‌های اصلی و اساسی می‌توان مرتبط کرد. وقتی قضیه خدا در قرآن بررسی شود می‌بینیم که مهم‌ترین "ایده" در این مورد یگانگی خداست و هر فکر و ایده دیگری درباره خدا در قرآن ملاحظه کنیم به همین یکتاخدایی مربوط می‌شود.

برای فضل الرحمن ماهیت اخلاقی قرآن جنبه مرکزی و محوری دارد و به نظر او عجیب است که مسلمانان یک نظام اخلاقی از قرآن استخراج و ارائه نکرده‌اند. ما بسیار کتب می‌شناسیم که از فلسفه یونان یا سنت ایرانی یا زهد و تقوای عرفا الهام گرفته‌اند، چرا ماهیت اخلاقی خود قرآن به همان درجه مورد توجه نبوده است؟ این نظام اخلاقی، نظامی معطوف به عمل است و راهنمایی برای زندگی انسان. قرآن کتاب اخلاق نظری و انتزاعی نیست و نه آن را باید یک کتاب یا سند حقوقی - فقهی شمرد بلکه در عمق و اساس، یک کتاب رهنمودها و سفارش‌های اخلاقی است. قسمت بزرگی از قرآن در تشریح روابط انسانی است و در اینجاست که قرآن توصیه و تصدیق ضرورت عدالت، وفاداری، حق‌شناسی، نیکی، محبت، عفو و اغماض و تقوی و نظائر آن را می‌کند. اینها را باید رهنمودهای عمومی تلقی کرد و نه قواعدی

اختصاصی؛ و رهنمودهایی که جنبه عملی دارند و قدرت برانگیختن آدمیان به عمل و اجرا را دارا هستند.

به عقیده او اگر قرآن و سنت پیامبر چنان که فقها گفته‌اند منشأ قانون هستند اجتهاد و اجماع هستند که در تئولوژی اسلام و شناخت اخلاقیات اسلام به کار می‌آیند. برای درک تعلیمات قرآن فضل الرحمن سه مفهوم کلیدی را پیشنهاد می‌کند: ایمان، اسلام یعنی تسلیم در برابر مشیت الهی و تقوی یا وجدان و هشیاری نسبت به وجود و حضور خدا.

فضل الرحمن تصدیق می‌کند که بدون عمل کردن به مقتضای ایمان که به قول بعضی فقط جنبه اعتقادی دارد اسلام تحقق نمی‌یابد. یعنی عقیده و عمل با هم پیوند ذاتی دارند. اسلام تعبیر و بیان عینی ایمان است و جامعه مسلمان شکل سازمان یافته این تعبیر و بیان باید تلقی شود. تقوی هم به مؤمن مسلمان اجازه می‌دهد که از خطا بپرهیزد و همواره خیر را طالب باشد. تقوی فرد را قادر می‌کند که خود و اعمال خود را شخصاً به درستی بسنجد. در برابر کسانی چون مودودی که دنبال یک قدرت سیاسی و ایجاد یک نظام اجتماعی مسلمان هستند، فضل الرحمن می‌گوید جامعه مسلمان نمی‌تواند نقش خود در خدمت به بشریت را ایفا کند مگر آنکه افرادی را در آغوش خود گرد آورد و بپرورد که هم ایمان داشته باشند و هم تقوی.

همچنان که قبلاً به نقل از فضل الرحمن آوردیم، در مورد وحی او عقیده ندارد که خدا پیام خود را به جبرئیل داده باشد و آن همین

قرآن موجود باشد و حضرت محمد فقط دریافت کننده مفعول آن، بلکه برای آن حضرت نقشی فعال قائل است یعنی کلام الله به قلب محمدی نازل شده ولی قرآن شناخته از ذهن و زبان شخص او جاری شده است. همین عقیده بود که طوفان اعتراضات محافظه کاران متصلب جوامع اسلامی را بر ضد او برانگیخت.

حسن الاشعری با وجود نوعی تحجر بر آن بود که کلام خدا جزء ذات خداست ولی این کتاب قرآن معلول و محصول آن است نه عین آن. شاه ولی الله در کتاب فیوض الحرمین بر آن

بود که قوانین خدا با توجه به آداب و رسوم ملت ها و اقوام ابلاغ می شود و قرآن به این صورت وحی نمی شد مگر آن که کلمات و اصطلاحات و قوالب بیانی خاصی در محیط و فرهنگ پیامبر وجود

می داشت. وی در اثر دیگری متذکر شد که کلام خدا بر قلب محمدی نازل شد ولی این حضرت محمد بود که در ارتباط با احتیاجات (یعنی شرایط زمان و مکان) عباراتی را به مدد فرشته و به اتکاء قوای عقلانی و فکری خود تنظیم و ارائه فرمود (آیات فعلی قرآن).

به زبان دیگر کتاب الهی در قلب حضرت محمد نزول کرد ولی در زبان پیامبر و تعبیرات خاص و سبک مخصوص سخن او متدرجاً طی ۲۳ سال اظهار و ابراز شد پس نمی توان قول

قدمایی را که می گفتند عین کلمات قرآن بر حضرت نازل شد قبول کرد. قرآن مخلوق است هر چند سرچشمه آن به کلام ازلی و قدیم الهی بر می گردد و اگر به زبان امروزی بیان کنیم نوعی تعامل بین الهام یعنی وحی الهی و ذهن پذیرا و در عین حال فعال پیامبر که متأثر از زبان و فرهنگ و محیط خاص آن حضرت بوده وجود دارد.

*

علمای اسلام کلام را با ذات الهی یکی می دانند و ابدی و تغییرناپذیر می دانند در حالی که خود قرآن شاهدهی

برتوالی ظهورات الهی از حضرت ابراهیم تا حضرت موسی و عیسی بن مریم است.

دگرگون شدن شرائط و احوال جهان، اقتضای تجدید ظهورات یعنی

وحی الهی را می کند و معلوم نیست چه کسی غیر از یک مظهر الهی جدید که مرتبط با وحی الهی باشد حق دارد کلام ظهور قبل و کتاب دینی سابق را چنان در چارچوب شرائط و اوضاع زمان حال تفسیر کند که هیچ ناسازگاری در میان آنها نباشد. فضل الرحمن هم با همه تلاشی که در راه تطبیق شریعت با مقتضیات مدرنیته کرده است به نظر موفق نمی رسد و افکار او نتوانسته اکثریت علمای اسلام را مجاب و قانع کند. ■

به فریبک یازدگی ش خود

بود در سر و مردمی پرورد

فروزی

روان‌درمانی مثبت‌پست؟

موفقیت یک پزشک بهائی دکتر نصرت پزشک‌یان

پروفسور مجید سمیعی، و پروفسور فرزانه ورقا-خادم.

برای آن گروه از خوانندگان که با نام و آثار پروفسور پزشک‌یان کمتر آشنایی دارند به اختصار اشاره می‌کنیم دکتر پزشک‌یان که در سال ۱۹۴۵ در ایران متولد شده پایه‌گذار روش روان‌درمانی مثبت است. این روش اکنون در ۷۶ کشور مورد مطالعه و عمل قرار دارد. تاکنون قریب ۴۰۰۰۰ پزشک، روان‌کاو، متخصصین امور تربیتی طی برنامه‌های منظمی در کشورهای مختلف با این روش آشنا شده‌اند. دکتر پزشک‌یان ۲۲ جلد کتاب و ۲۶۰ مقاله در این زمینه تألیف نموده که بیشتر آنها به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است. در سال ۱۹۹۷ پس از بررسی نتیجه درمان با این روش که در سطح بین‌المللی صورت گرفت دکتر پزشک‌یان جایزه مهم Richar Merten را دریافت کرد و پس از آن به دریافت مدال‌های افتخار متعدّد نایل شد.

در ششم دسامبر ۲۰۰۵ دکتر پزشک‌یان موفق به دریافت عالی‌ترین نشان افتخار دولت آلمان گردید Bundes Verdienst Kreuz Am Bande که به امضای رئیس جمهور آلمان فدرال دکتر کهلر

در ضیافت گالایی که از سوی دوستان‌اران *دانشنامه ایرانیکا* در ۴ نوامبر گذشته در ژنو برگزار شد پنج تن از اطباء برجسته ایرانی تبار که در سطح جهانی دارای موفقیت‌های علمی و پزشکی هستند به دریافت لوحه افتخار نایل شدند.

در هریک از جلسات گالاکه دوستان‌اران *ایرانیکا* در نقاط مختلف جهان برگزار می‌کنند به چند تن از دانشمندان برجسته ایرانی لوحه افتخار اهداء می‌شود. از آنجا که ضیافت گالای سویس نام ابوعلی سینا پزشک نام‌آور ایرانی را بر خود داشت طبیعی بود که کسانی از این رشته یعنی پزشکی به دریافت لوحه افتخار نایل شوند. لوحه افتخار *ایرانیکا* کپی لوحه سیلندر کوروش کبیر به زبان فارسی باستان و خط میخی است که توسط هنرمند معاصر ناصر اویسی طرح ریزی شده و ضمن معرفی شایسته دریافت کننده به او اهداء می‌شود.

شخصیت‌هایی که در ضیافت گالای ۴ نوامبر موفق به دریافت این لوحه شدند عبارت بودند از: پروفسور ایرج گنج‌بخش، پروفسور نصرت پزشک‌یان، پروفسور حسین صادقی،

رسیده بود. شرحی از مراسم دریافت این نشان را در یکی از شماره‌های سال پیش مجله پیام بهائی آمده است.

روان درمانی مثبت

Positive Psychotherapy چیست؟

دکتر پزشک‌پژشکیان می‌گوید: روان درمانی مثبت جمع آوردن دستاوردهای جدید دانش روان درمانی است با مسایل روحانی، و توسعه آن با دریافت‌ها و نوآوردهای بدیع. به زبان دیگر اساس استوار روان‌شناسی مثبت تعالیم حضرت بهاء‌الله است که با الهام از آن و کاربرد آنچه علم می‌گوید روش جدیدی برای معالجه بیماران به وجود می‌آید و حقیقت معنوی انسان نیز در این معالجه به کار گرفته می‌شود.

دکتر پزشک‌پژشکیان این تلفیق و همراهی علم و دین را نمونه و مدل دانش بشری در همه زمینه‌ها در عصرهای آینده می‌داند و ابداع این روش را مرهون فرهنگ و دیانت خود می‌داند. وی می‌گوید:

بسیاری از شیوه‌ها و رفتارها، عادات و رسوم و طرز فکرها که در ممالک و فرهنگ‌های مختلف رایج است توجه مرا جلب نمود. این مشاهدات بویژه در مورد تعصبات مذهبی، که من قبلاً آن را در ایران بخصوص در مدرسه نور و صداقت نیز تجربه کرده بودم، صادق است. این مسائل مرا بر آن داشت که در ارتباط میان ادیان و روابط بین افراد اندیشه و تأمل کنم. با خانواده‌های دوستان خود آشنا شدم و رفتار آنان را بر مبنای فلسفه و مفهوم ایشان از خانواده دریافتیم.

چهارچوب و زیربنای بحث‌های این روش بردیدگاه "جهان فرهنگی" یا "ماوراء فرهنگ‌ها" استوار می‌باشد. آگاهی بر واقعیت "تداخل فرهنگ‌ها" به من امکان داد که در ۳۸ سال گذشته به تدریج برداشت نوینی در روان درمانی داشته و در معالجات روانی از خودیاری یعنی همکاری و یاری گرفتن از خود بیمار استفاده شود.

توجه و علاقه من به این تفاوت‌ها و تداخل نهادهای فرهنگی یکی هم از آنجا سرچشمه می‌گیرد که من خود حالتی دو فرهنگی (ایرانی-آلمانی) دارم و داستان‌ها و طرز تفکر حاکم بر محیط فرهنگی ایران که در وجودم سرشته است ابزار کار مهمی در رشته تخصصی‌ام که روان درمانی است بشمار می‌آید. این داستان‌ها و تمثیل‌ها را من نه فقط برای ایجاد ارتباط و تفاهم و معالجه بیماران به کار می‌برم بلکه هدف دیگری را نیز دنبال می‌نمایم و آن یافتن ارتباطی بین حکمت و کشف و شهود مشرق زمین و روش‌های مدرن روان درمانی رایج در غرب می‌باشد. در این روش کوشیده‌ام محتوای مشکلات انتقال از فرهنگی به فرهنگ دیگر را تحت نظم منطقی درآورم و تأثیر آن را در ایجاد تعارضات و تناقضات روانی روشن سازم.

در دنیای امروز که تسهیلات روز افزون و مسائل ارتباطی فواصل جغرافیائی را کمتر می‌کند، رابطه فرهنگ‌های مختلف هر روز بیشتر می‌گردد و در نتیجه ضرورت ایجاد وحدت و اتحاد و هماهنگی آشکارتر می‌گردد. علیرغم تمام اختلافات و سوء تفاهمات، تمایل امید بخشی بسوی وحدت و اتحاد جهانی در

مردمی که ناگزیر نگران آینده جهان هستند به چشم می‌خورد و کوشش‌های امیدوارکننده‌ای برای ایجاد این وحدت و یگانگی انجام می‌پذیرد که ما آنها را مسائل تفاوت و تصادم فرهنگی می‌نامیم و در دو جمله کلی خلاصه می‌کنیم:

۱- چه وجه مشترکی بین همه انسان‌ها وجود



آرامش است. لذت مرد شرقی در این است که وقتی به خانه می‌رسد ببیند خانه پر از دوستان و بستگانی است که زنش قبلاً دعوت کرده است. بودن با میهمانان و صحبت و گفتگو با آنان به او آرامش می‌بخشد و اعتقاد نهفته "مهمان حییب خداست" در ضمیرش زنده می‌کند.

دارد؟

۲- در چه مواردی متفاوتند؟

هرگاه از دیدگاه مثبت به تفاوت اشخاص مختلف بنگریم، افراد بشر هم چون گل‌های رنگارنگ یک بوستان به نظر می‌آیند که نه الزامی دارند یکدیگر را پرپر کنند و نه مجبورند گوناگون بودن خود را به یک سوگذارده همگی یکسان شوند. بیان مبارک حضرت بهاءالله که می‌فرمایند: «ای اهل عالم، سراپرده یگانگی بلند شده به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه باریک دارید و برگ یک شاخسار» گویای بارز فلسفه وحدت در کثرت است.

به همانگونه که نحوه آرامش و استراحت متفاوت است رسوم، عادات و ارزش‌ها نیز در بین فرهنگ‌ها و گروه‌های مختلف متفاوت می‌باشد. این بدان معنا نیست که رسوم و عادات ملّتی و یا فرهنگی بهتر، برتر و یا به کلی جدا و بی‌رابطه با ارزش‌ها و عادات ملّت و فرهنگ دیگری باشد. بلکه مقصود آنست که ارزش‌ها و مفاهیم و عادات مختلف قادر است معانی و مفاهیم ارزشمندی به یکدیگر منتقل نماید و نوعی طرز فکر که در یک فرهنگ رایج است می‌تواند برای مردمی از فرهنگ دیگر نیز مفید واقع شود.

سؤال: لطفاً با یک مثال این موضوع

تفاوت‌های فرهنگی را بیان کنید!

سؤال: هدف و مقصد شما از به کار بردن داستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها چیست؟

ج: داستان‌ها این تغییر دیدگاه را که ضرورتاً باید به جهت رها ساختن قوه کشف و شهود و فانتزی ایجاد گردد فراهم می‌سازد و مخصوصاً آنجا که عقل و منطق به تنهایی نتواند بر

ج: مثلاً لذت و آرامش یک مرد غربی و یک مرد شرقی. مرد غربی که از سرکار به منزل خود برمی‌گردد آنچه می‌خواهد فقط سکوت و



مشکلات فائق آید اهمیت داستان در روان درمانی معلوم می‌شود. انسان وارد دنیای بیکران تخیل و آرزو می‌شود و از تصویر داستان و کلام آن، مطالب سودمندی یاد می‌گیرد.

زمانی درس و علم و بحث و تنزیل

که باشد روح انسان را کمالی

زمانی شعر و شطرنج و حکایت

که خاطر را بود رفع ملالی (سعدی)

در ابتدا کارم را در حدود ۴۰ سال پیش با

دو داستان شروع کردم و اکنون بیش از ۸۰۰

داستان تنظیم و جمع‌آوری شده که در

بیماری‌های مختلف مانند ترس، افسردگی،

غضب، حسادت، سردرد با بیخوابی، آلرژی،

بیماری آسم و روماتیسم و مسائل زناشویی و

تربیتی به کار می‌برم که خیلی مورد توجه

خوانندگان کتاب‌هایم واقع شد.

گفته شاعر مشهور آلمان که بویژه برای

حافظ احترام زیادی قائل می‌شود در کتاب

مشهورش *دیوان غربی و شرقی* می‌نویسد: «کسی

که به حقیقت خود و دیگران پی برده باشد

واقف است که شرق و غرب جدا شدنی

نیستند». آزمایشات و تجارب ما با فرهنگ‌های

مختلف این گفته‌گونه را به اثبات می‌رساند.

حضرت بهاء‌الله بیانی به این مضمون

می‌فرمایند که هر انسانی دارای دو قابلیت

بزرگ یعنی محبت و شناسایی است. به نظر

من طرف راست مغز سمبل شرق می‌باشد (ذوق

معنویت، عرفان، محبت به وطن و علاقه به

دیگران، اعتماد و امید و ایمان و رابطه

اجتماعی، مهمان داشتن و حرمت به سنن

ارزنده مهم) و طرف چپ مغز سمبل غرب است

(شناسایی و علاقه به مطالعه، آمادگی برای

حقایق نوین، ذوق تحقیق و تحرّی شخصی،

نظم، دقت، وقت شناسی، عدالت، صرفه

جویی و وقت برای خود داشتن). بین طرف

راست مغز به طرف چپ یک پل مغزی وجود

دارد که این دورا به هم مربوط می‌سازد (Pons

Cerebri) وظیفه هر فردی این است که دو طرف

را با یکدیگر بیامیزد و این وحدت سبب تکامل

شخصیت می‌گردد. هدف معالجه ما این است

که چگونه از همدیگر یاد بگیریم و برای خدمت

آماده باشیم. حضرت بهاء‌الله در کلمات مکتوبه

می‌فرمایند: «ای بنندگان من، شما اشجار

رضوان منید باید به اثمار بدیعه منیعۀ ظاهر

شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند...»

شناسایی این موضوع مهم برای یک تربیت

کامل و فرهنگ جهانی مهم است و در

معالجات بسیار مؤثر می‌باشد (رجوع کنید به

پیام بهائی، شماره ۳۸، اکتبر ۲۰۰۵-۱۶۲ بدیع

درباره «ماهیت ایرانی» به قلم پژوهنده).

پیام بهائی: دکتر پزشکیان بیش از ۲۶۰ مقاله

علمی در نشریات جهان منتشر کرده و ۲۲ کتاب

ایشان به ۲۳ زبان ترجمه شده است. این کتب

و مقالات کمک مؤثری برای مردم جهان در

مورد تعلیم و تربیت، بهداشت روانی و خود

درمانی بوده‌اند.

بنیاد پزشکیان که اخیراً به ثبت رسیده است

مخصوص خدمات اجتماعی و توسعه صلح و

پژوهش علت جنگ تأسیس گردیده است. **پیام**

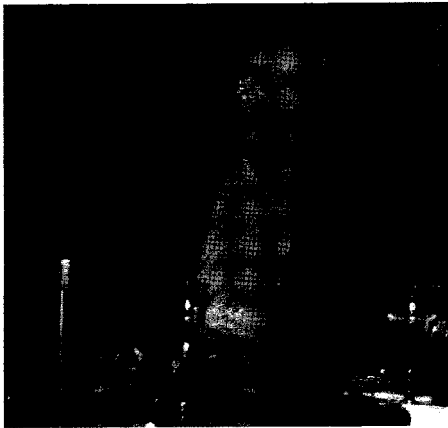
بهائی از آقای دکتر بهمن سلوکی (آلمان) که این

مقاله را به فارسی ترجمه و تنظیم نموده‌اند

سپاسگزارست. ■

بیاد فرخ غفاری

پایه‌گذار سینمای جدید ایران



فرخ غفاری پژوهشگر و کارگردان سینمای ایران روز یکشنبه ۲۶ آذرماه (۱۷ دسامبر ۲۰۰۶) به سکتۀ قلبی در سن ۸۵ سالگی در پاریس درگذشت. وی فرزند حسنعلی غفاری (معاون‌الدوله) نخستین رئیس تشریفات دربار رضاشاه پهلوی بود. فرخ غفاری در اسفند ۱۳۰۰ شمسی به دنیا آمد و در یازده سالگی همراه پدر به اروپا سفر کرد. تحصیلات متوسطه را تا رشتهٔ حقوق و ادبیات در فرانسه ادامه داد و پس از ۱۶ سال زندگی در اروپا در سال ۱۳۲۸ به ایران بازگشت. سینمای ایران در این دوران در خاموشی بسر می‌برد و فعالیتی نداشت ولی وی با تاسیس کانون فیلم ایران و فیلمخانه ملی ایران و نوشتن مقالاتی درباره فیلم و سینما فعالیت وسیعی در این زمینه آغاز نمود. پس از چندی مقدمات تهیه نخستین فیلم بلند خود را آماده کرد. در این فیلم که "جنوب شهر" نام داشت به انتقاد از اوضاع اجتماعی پرداخت ولی فیلم توقیف شد و سال‌ها بعد با نام "رقابت در شهر" اجازه نمایش گرفت. فیلم دیگر او به

نام "شب قوزی" که خود نیز در آن نقشی بازی می‌کرد برگرفته از داستان‌های هزار و یکشب بود و بار دیگر اوضاع اجتماعی ایران را زیر سوال می‌گرفت. وی بعدها به معاونت رادیو تلویزیون ملی ایران رسید و در برگزاری جشن‌های هنر کوشا بود. فرخ غفاری اندکی پیش از انقلاب به فرانسه آمد و تا پایان عمر در همان شهر در آپارتمان کوچکی زندگی می‌کرد. در مراسم خاکسپاری او قریب یکصد نفر از دوستان ایرانی و فرانسوی او شرکت داشتند. قرارست انجمن فرهنگی ایران و فرانسه نیز جلسهٔ یادبودی برای



از راست به چپ: ژان کالمار، برنارد اوکارد، مهندس اشراق و فرانسیس ریشارد

از خرمن ادب و هنر آمده است. وی در آن جلسه اظهار داشت که میرزا ابراهیم بهائی و از خانواده‌ای بهائی بود از طرف حضرت عبدالبهاء لقب مصور رحمانی گرفت.

به یاد غفاری و برای بزرگداشت از خدمات او، روز ۲۹ ژانویه به همت مهندس عبدالحمید اشراق جلسه‌ای با حضور چند تن از ایران شناسان و شخصیت‌های فرهنگی فرانسوی مثل فرانسیس ریشارد، برنارد اوکارد، و ژان کالمار تشکیل شد و هریک بیاناتی درباره شخصیت هنری و فرهنگی و انسانی غفاری ایراد کردند.

غفاری شخصیتی بود دوست داشتنی و انسانی بود والا و نیک منش. محضرش گرم و پر صفا و در دوستی بی دریغ بود. یادش همواره گرامی باد. ■

او برگزار نماید. هم چنین گفته می‌شود سینما تک پاریس بزودی نسخه دی وی دی فیلم شب قوزی فرخ غفاری را به پاس خدمات او در این موسسه سینمایی به بازار خواهد فرستاد.

در سال‌های طولانی اقامت او در اروپا مکرر وی را به عضویت هیئت‌های داوری بین‌المللی سینما در فستیوال‌ها دعوت کردند و فیلم‌سازان امروز در ایران دین بزرگی نسبت به وی احساس می‌نمایند.

فرخ غفاری به دعوت انجمن ادب و هنر در تابستان ۱۹۹۶ در لندگ حضور یافت و سخنرانی ارزنده‌ای درباره میرزا ابراهیم عکاس باشی نخستین فیلم بردار ایرانی و کسی که سینما را در زمان مظفرالدین شاه به ایران آورد ارائه داد. این سخنرانی در شماره ۸ خوشه‌هایی

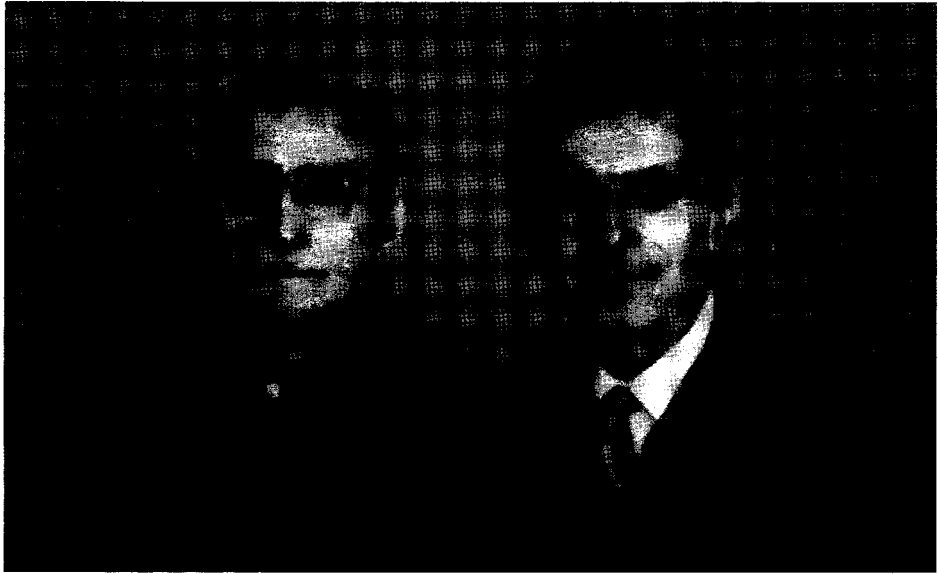
یادی از جناب سهیل سمندری

دست داده بود چنانکه در تاریخ طراز الهی ج ۱ ص ۴۱۲ آمده است). مادر فداکار با اینکه به کمک مادی فرزند محتاج بود با هجرت ایشان موافقت نمود و جناب سهیل سمندری از شغل دولتی استعفا کرد و مدت چهار سال در منشاد یزد به تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان که در قراء و قصبات به مدارس دولتی راه نداشتند اهتمام نمود. این قیام عاشقانه ایشان قعودی در پی نداشت زیرا وی سال‌ها تحت هدایت و حمایت محفل روحانی ملی ایران به سفرهای تبلیغی در نقاط مختلف ایران مشغول بود و ضمناً ناطقی زبردست و مبلغی توانا شد. در یکی از این سفرها چون در جامعه دانش کتبی از زعمای مارکسیسم دیده شد یک ماهی به زندان افتاد تا بعد بی‌گناهی ایشان ثابت شد.

جناب سهیل در حدود سال ۱۹۴۸ به هندوستان مهاجرت کرد و در آنجا علاوه بر اسفار پیاپی تبلیغی و تشویق در تهیه و تنظیم مجله بهائی البشارة نیز مساعدت و همکاری می نمود تا اینکه نقشه جهاد کبیر جهانی اعلام شد. وی از نخستین کسانی بود که دعوت مولای حنون را لیبیک اجابت گفت و به نقطه دور افتاده‌ای در سومالیای ایتالیا (مگادیشو) هجرت کرد و در شمار فارسان امر اقدس ابهی محسوب شد و نامش در لوحه طلایی مثبت

جناب سهیل سمندری که در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۰۶ در آلمان (کلن) به ملکوت ابهی صعود کردند اولین فرزند جناب محمد سمندری پسر ارشد جناب طراز الله سمندری (ایادی امرالله) بودند که در خانه مسکونی جناب سمندری در سال ۱۹۱۸ در قزوین پا به عرصه وجود نهادند. مادرشان لقائیه خانم عندلیبی خواهرزاده شاعر شهیر جناب عندلیب بود و زنی مؤمن و موقن و با کفایت و زحمتکش. ایشان دوران نوجوانی و بلوغ را در دامن محبت مادر بزرگ گرمی طرازیه خانم و در جوار عموی نازنین (دکتر مهدی سمندری) در طهران گذراندند و بعد از تحصیل در مدرسه تربیت بنین و دانشسرای مقدماتی به حرفه معلمی پرداختند و ساکن کرج شدند.

وقتی جنابان طراز الله سمندری و قرینه محترمه در سال ۱۹۴۰ به حضور حضرت ولی امرالله مشرف شدند مأمور گردیدند که احباء را در همه نقاط ایران به مهاجرت تشویق کنند سهیل آقا که بیانات پدر بزرگ را شنید، حضور ایشان عرض کرد که او هم مایل است به مهاجرت برود، جناب سمندری فرمودند که در این مورد با مادر عزیز خویش مشورت و صلاحدید کند (زیرا سهیل آقا در کودکی پدر گرمی خود را در تاریخ سی ژانویه ۱۹۴۰ از



از راست به چپ جنابان: سهیل سمندری و طرازالله سمندری

برادر موهوبی منظور می داشتند بلکه خواهران و برادران ایشان را هم به چنین وصفی موصوف می کردند (زرانگیز، طرب انگیز، سعید، جمشید و نشاط انگیز).

بعدها اوضاع سومالیا بهم خورد و سهیل آقا و الیزا خانم و اطفال ناچار به آلمان مراجعت کردند و اسفار تبلیغی خود را در این دیار مجدداً از سر گرفتند.

جناب سهیل سمندری افتخار آن را داشتند که در چند سفر با پدر بزرگ بزرگوار خود به عنوان مساعد و مترجم همراهی کردند. در سال های اخیر چند سفر به مغولستان در (سال ۱۹۹۹) و پیشاور پاکستان نمودند و به حد مقدور اعلان و تبلیغ و تبشیر امر رحمن را در میان پناهندگان افغانی نمودند که چند تن از آنان به تصدیق امر مبارک فائز شدند.

بقیه در صفحه ۶۲

گردید. جناب سهیل سمندری دویار ازدواج کرد. همسر دوم که خانمی آلمانی و اصلاً کاتولیک بود پس از چندی امر مبارک را پذیرفت و زن و شوهر یک دل و یک جان به زندگی مهاجرتی در سومالیا ادامه دادند. از همسر اول یک فرزند داشت به نام سپهر و از همسر دوم صاحب چهار فرزند شدند (خانم سوزان مهاجر مغولستان، طرازیه، آقای انیس مهاجر قبلی لهستان، ساکن ونکور، آقای تأیید). از بزرگترین وقایع حیات ایشان تشرف به حضور حضرت ولی عزیز امرالله در سنه ۱۹۵۵ م بود که در محضر مبارک مورد کمال لطف و متانت قرار گرفتند و هیکل اقدس در مکالمات خود سهیل آقا را به عنوان برادر دکتر مهدی سمندری مخاطب می فرمودند. از آن به بعد جناب دکتر سمندری در مکالمات و مکاتبات خود نه فقط سهیل آقا را به عنوان

نوروز در خمد

پروانه فیروز

از شهر خجند- شمال تاجیکستان

هرچند تجلیل نوروز در دوران شوروی پیشین در تاجیکستان با محدودیت روبرو بوده است، ولی مردم این کشور توانسته‌اند جشن نوروز را به عنوان بخشی از فرهنگ و میراث نیاکان خود تا به امروز حفظ کنند.

تجلیل نوروز که در تاریخ مردمان آریایی سابقه چند هزار ساله دارد، برای مردم تاجیکستان، یک جشن ملی و سنتی محسوب می‌شود. نوروز به صورت گسترده چه از سوی دولت و چه از سوی مردم از طریق برگزاری

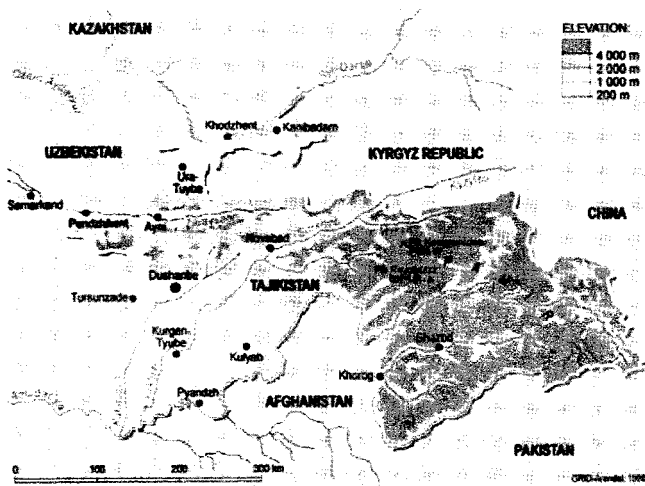
محافل و اجرای سنن ویژه تجلیل می‌شود.

هر سال جشن نوروز در شهر خجند مرکز استان سغد دو بار جشن گرفته می‌شود.

نوروز اول: مردم این شهر نخست نوروز را در تاریخ هفتم مارس که با نام "سرسال" معروف است تجلیل می‌کنند. تجلیل این جشن در این روز بیشتر در محیط خانواده‌های ساکنان منطقه صورت می‌گیرد. در این روز مردم در خانه‌های خود سفره‌های رنگین نوروزی آراسته، همدیگر را با فرارسی سال نو شادباش می‌گویند. به اعتقاد برخی از کارشناسان، به دلایل اقلیمی

در شهر خجند نوروز زودتر فرا می‌رسد، زیرا در وادی‌ها نسبت به مناطق کوهستانی نشانه‌های آغاز فصل بهار بیشتر به چشم می‌رسد و مردم با آمدن اولین باران بهاری از جشن "سرسال" استقبال می‌نمایند.

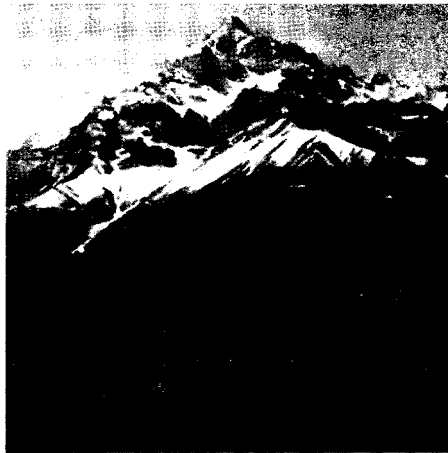
نوروز دوم: در روز ۲۱ مارس ساکنان شمال تاجیکستان برای بار دوم



الهام، فصل اعجاز و
ایجاد است».

دیگ درویشان:

تجلیل نوروز در هر شهر و
ناحیه تاجیکستان با
رنگ و جلای خاصی
صورت می گیرد و در هر
منطقه این کشور
سنت های خاص نوروز
رایج است.



بطور مثال در ناحیه

کوهستان مستچاه شمال تاجیکستان در نوروز
غذایی به نام گرمیچ تهیه می کنند که آن را
دیگ درویشان نیز نامند.

در ناحیه غانچی مراسم ویژه تهیه غذایی به
نام مشک وجود دارد؛ زن های منطقه عمدتاً
دسته جماعانه دست به تهیه این غذا می زنند که
از گندم کوبیده شده درست می شود.

جشن عروسان: مردم این ناحیه همچنین
روز ۲۱ مارس "جشن عروسان" برگزار می کنند.

در این روز چند جفت عروس و داماد که

تازه عروسی کرده اند

خود را زیبا زینت داده،

به مهمانی و دیدار فامیل

و نزدیکان خود می روند.

زرافشان و سنت

آغوش کردن درخت: و

اما در منطقه زرافشان

سنت هایی نوروزی تا به

حال حفظ شده است

که در مناطق دیگر



جشن نوروز را یکجا با
مردم مناطق دیگر این
کشور با طنطنه و شکوه
خاصی تجلیل می کنند.

در ایمن
گلگشت ها و خیابان های
شهرها و نواحی استان
سغد قبای عید به بر
می کنند و در پارک ها و
مراکز فرهنگی گروه های
هنری کنسرت اجرا

می کنند و ادیبان و هنرمندان معروف به مردم
ولایت، نوروز تازه را که به این کهنه رباط
تشریف فرموده است شادباش می گویند.

مطلوبه حاجیوا ادبیات شناس و استاد
دانشگاه دولتی خجند می گوید: «نوروز برای
مردم ما فصل تجدّد زندگی، فصل شکفتن
گل ها و آرزوها، فصل خروج احساسات،
فصل انتظار و بی قراری، فصل شب زنده
داری است».

خانم حاجیوا می افزاید: «نوروز از سنت های

نیاکان ماست و این

جشن نزد نیاکان ما

نسبت به تمام جشن های

دیگر اعتبار و شکوه

بیشتری داشته است.

خاصه برای ادبا و شعرا،

اهل هنر، مخصوصاً

برای آنهایی که با هنر

نفیس سروکار دارند،

نوروز فصل رسیدن

تاجیکستان رایج نیست.

«یعنی من می‌خواهم در این نوروز تازه وارد بار دیگر به احساس‌های تازه‌تر انسان توجه کنم و هر چیز انسانی را و هر چیز تازه و زلال را در وجود خودمان حفظ کنم، بگذار در فردهای زیبا، عشق به تبریک دل ما آید و نوروز ما نوروز راستین باشد، انسان‌ها بکارت روح خود را حفظ کنند و معرفت و همزیستی را با هم دریاب کرده باشند و همه مردم دنیا با هم مهر و پیوند داشته باشند».

نوروز نیکو: به اعتقاد جوهره بک مرادف، هنرمند سرشناس تاجیک، این نوروز یکی از

بهترین نوروزهای ده سال اخیر است و شکر آن را می‌کند که اخیراً مردم کشور ما با امید بهروزی به فردا نظر می‌کنند.

نوروز از نگاه

شوروی: در زمان شوروی در تاجیکستان نوروز را جشن فرارسی

فصل بهار نام می‌بردند زیرا فکر می‌کردند که نوروز جشن ملی تاجیکان نیست و برخی تأکید می‌کردند که این یک عید مذهبی و ایدئولوژیک است که باید از آن جلوگیری شود. تنها پس از کسب استقلال در سال ۱۹۹۱ نوروز به عنوان جشن ملی در تاجیکستان تجلیل می‌شود و از آن به بعد میان عید و جشن‌های دیگر مردم تاجیک به عنوان بزرگترین جشن ملی جایگاه خاصی کسب کرده است. ■

به نقل از سایت BBC

آذرخش، شاعر و آوازه خوان تاجیک که زاده و پرورده همین منطقه است می‌گوید: «در ده اورمتان ناحیه عینی ۲۱ مارس کودکان و نورسان با مصلحت مادر بزرگشان برابر طلوع آفتاب به باغ‌ها می‌شتابند تا هریک درختی میوه دارتر و پرگل‌تر از دیگری را آغوش کند به این معنی که درخت عمرش پرگل و بارور باشد و همزمان از جایی که آب باشد سه بار می‌جهند تا اگر گناهی صادر کرده باشند، آب ببرد».

نوروز شاعران: در همین حال، فرزانه،

شاعر سرشناس تاجیک که مقیم شهر خجند است می‌گوید که: «اصلاً نوروز حضور هر فرد در زندگی است؛ انسان‌ها با طبیعت به حدی پیوند خواستند که یک قسمشان خودشان مرادف نوروز هستند، سرتا پا هر



سؤالشان، هر حجره زندگی‌شان شباهت به نوروز دارد و من در نوروز چنین انسان‌های نوروزی را قدر می‌کنم، در این زمان شتاب‌های بزرگ، که انسانیت به قلّه رشد فرهنگ و تمدن رسیده است و مناسبت‌ها و روابط دوستانه کامپیوتری در جهان رایج شده‌اند، من می‌خواهم که انسان‌ها رجوع و بازگشت داشته باشند به ابتدای زیبایی خود، به آن روزگار آدم و حوا که چیزهای ازلی و عاطفی انسان‌ها را از ضمیر منور می‌کرد، مثلاً عشق، ایمان، زیبایی».



ماهی سفره هفت سین



حمید رضا حسینی

جانداران را پشتیبان است!
ماهی- سرخ یا غیر سرخ- آن گونه که دکتر محمود روح الامینی استاد مردم شناسی دانشگاه تهران می گوید در نماد شناختی ایرانی نشان از زندگی دارد و از آن رو در کنار هفت سین نوروزی قرار می گیرد که نوروز سرآغاز زندگی دوباره طبیعت است و حضور ماهی از میان انبوه حیوانات اشاره ای است به این آغاز. البته کسی نمی داند که این موجود (بی آنکه نامش با حرف سین آغاز شود) از چه زمان پای ثابت سفره هفت سین شده است؛ چرا که به گفته روح الامینی «ما نه فقط درباره ماهی، بلکه حتی درباره هفت سین، کوچکترین اطلاعاتی در نوشته ها و متون کهن پارسی نمی یابیم. مراسم نوروزی اغلب در خانه ها برگزار می شده و چون تاریخ نگاری ایران یکسر معطوف به موضوعات رسمی و شاهانه بوده، توجهی به آن نکرده است.»

دکتر میرجلال الدین کزازی استاد ادبیات دانشگاه شهید بهشتی نیز همچون روح الامینی نمی تواند ردپایی از ماهی سرخ در آبشخورهای کهن به دست دهد، اما درباره کارکرد ماهی در فرهنگ و باور شناختی ایرانی سخنان درخوری

هیچ کس نمی داند ماهی قرمز کی و از کجا آمده، چگونه بر سر سفره هفت سین نشسته و حضورش دقیقاً برای چیست، اما همه می دانند که تحویل سال در غیاب او به دل نمی چسبد.

چند روزی اهل خانه را شاد نگاه می دارد و کودکان را سرگرم، بی آنکه کسی بفهمد او حتی با صدای بلند تلویزیون سکنه می کند و بدنش با آفتابی که از پنجره می تابد، ذره ذره می سوزد!

او همان موجودی است که روزگاری در باور ایرانیان گاوی بر پشت داشت و گاو، جهان را بر شاخ نهاده بود؛ اما حالا باید در خانه هایمان دوسه هفته ای را با زجر و محنت به سرآرد تا بمیرد!

قدیم ترها که خانه ها بزرگ و حیاط دار بود، او هم در حوض وسط حیاط جایی برای خود می یافت و اهمیتی نمی داد که وقت تحویل سال چند ساعتی را در تنگ کوچک بلورین سرکند، اما در روزگار آپارتمان نشینی، تنها خانه او تنگ تنگ است و بس.

آیا او همان ماهی قرمز کوچولو است که می گویند نشان از وهمن امشاسپندان دارد و

دارد: «ماهی از آن روی که با آب در پیوند است، پدیده‌ای خجسته و بشگون و اهورایی شمرده می‌شود و به نشان فال نیک در خان نوروزی نهاده می‌آید. از سوی دیگر شاید بتوان این نشانه را هم مانند دیگر نشانه‌ها و نمادهایی که در خان نوروزی یا هفت سین می‌بینیم، در پیوند با ستایش روشنایی و خورشید دانست.»

او افسانه نهادن جهان بر شاخ گاو و جای گرفتن گاو بر ماهی را یادآور می‌شود و می‌افزاید: «گاو در نمادشناسی ایرانی نشانه‌ی رازآلود زمین یا جهان فرودین پیکرینه است که در ادب پارسی، جهان آب و گل خوانده می‌شود؛ در برابر شیر که نماد خورشید و آسمان است. از آنجاست که این گاو بر ماهی ایستاده و بنیاد و پایگاه زمین یا جهان پیکرینه آب و گل است.»

به هر روی ماهی سرخ نوروز تا از اعماق اسطوره‌ها به پای سفره هفت سین بیاید، راهی دور و دراز و نگاه پرمشقت را می‌پیماید. این ماهی دوست داشتنی که بطور متوسط بین ۱۲ تا ۲۰ سال عمر می‌کند و در موارد نادری ۳۰ و ۴۰ را از سر می‌گذرانند، از خانواده‌ی کپور ماهیان است و حدود ۱۵۰۰ خواهر و برادر دارد که برخی چون او تزئینی و برخی خوراکی‌اند. در ردیف ماهیان گرم آبی و پر طاقت جای می‌گیرد و می‌تواند با اکسیژن بسیار کم به زندگی ادامه دهد. از این رو تکثیرش فرایند پیچیده‌ای ندارد و در خانه‌های روستایی و با امکانات ابتدایی نیز صورت

می‌پذیرد.

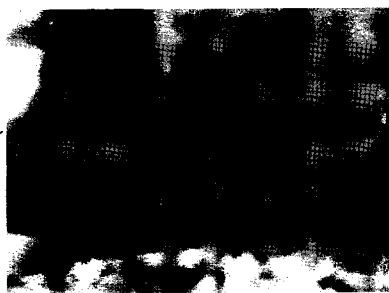
آغاز تکثیر معمولاً از خرداد ماه است و از اوایل اسفند سر و کلمه‌ی ماهی قرمز در بساط دستفروشان فصلی پیدا می‌شود. در حالیکه طبق آمار شیلات ایران، هر ساله ۳۱ میلیون قطعه انواع ماهی تزئینی در کشور تولید می‌شود، تولید ماهی قرمز به تنهایی از مرز ۶۰ میلیون قطعه می‌گذرد و این یعنی یک تجارت پرسود و تضمین شده است.

شیلاتی‌ها می‌گویند دست کم دو هزار نفر در سراسر کشور به طور مستقیم در پرورش ماهی قرمز دست دارند، اما این مربوط به واحدهایی

است که مساحتشان از ۱۰۰ مترافزون‌تر است و از شیلات پروانه دریافت کرده‌اند و گرنه تعداد پرورش دهندگان خانگی باید به مراتب بیشتر باشد. این عده

اخیراً در زمره فقیرترین و خرده پاترین تولیدکنندگان ماهی بشمار می‌آورند و هزاران دستفروش را که در بخش‌های پایین دستی شبکه‌ی توزیع فعال‌اند، بر تعدادشان می‌افزایند.

کار تکثیر اغلب بی‌آنکه آسیبی به ماهی برسد، انجام می‌گیرد و اگر در واحدهای بزرگ و تحت نظارت باشد با استانداردهای بهداشتی همخوانی دارد. اما گرفتاری ماهی قرمز از زمانی آغاز می‌شود که پای در چرخه‌ی توزیع می‌نهد. هزاران هزار ماهی در دبه‌های کوچک و بزرگ، سوار بر وانت یا کامیونت یا حتی پشت خودروهایی سوار به مراکز فروش حمل



می‌شوند و خود را در مرحله
قیمت‌گذاری می‌یابند.

گزارش یک خبرنگار از این
مراسم رقت بار چنین است:
«تهران، خیابان مولوی...
دبه‌های سفید از پشت وانت
تخلیه می‌شوند. چند نفر کنار
دبه‌ها نشسته‌اند تا مراسم قیمت
گذاری راحت‌تر انجام شود.
ماهی‌های ریز، مریض و نه
چندان خوش‌رنگ به سادگی



پس عجب نیست که
اعلام شود از ۱۵ اسفند سال
گذشته تا ۱۵ فروردین امسال
دست کم ۵ میلیون قطعه ماهی
بر اثر بیماری، سگته و
نگهداری نادرست جان
سپرده‌اند. پیکر آنها میان
زباله‌ها یا کنار جوی، هدیه
نوروزی شهروندان به گریه‌های
ولگرد شهر بوده است!

هم از این‌روست که یک
متخصص محیط زیست می‌گوید: «اگر مردم
می‌دانستند که حتی تولید صدا در ماهی قرمز
ایجاد ترس و مرگ می‌کند، اگر می‌دانستند که
در آب کلردار آرام و بی‌صدا می‌سوزد و نیاز
بجای وسیع و آب پرخرزه دارد، آن وقت هرگز
ماهی‌های قرمز را قربانی سفره‌های هفت سین
خود نمی‌کردند».

ولی تا آنجا که به ماهی قرمز مربوط است،
اگر تاب آورد و عید را از سر بگذرانند، چند
گونه سرنوشت را پیش روی خویش می‌یابد: یا
در تنگ می‌ماند تا بمیرد یا اگر خوشبخت باشد
به حوض خانه راه می‌برد یا در حوض یک
مسجد یا امامزاده رها می‌شود.

شاید هم در روز سیزده بدر به آبگیرهای
طبیعی سپرده شود و جای وسیعی برای خود
پیدا کند. با این حال حتی یک حساب
سردستی نشان می‌دهد که محتمل‌ترین گزینه
برای موجودی که نماد زندگی در سفره هفت
سین است، مرگ است! ■

این مقاله از سایت BBC نقل شده است.

جدا می‌شوند و روی زمین یا احتمالاً داخل
جوی کنار خیابان پرتاب می‌شوند».

آنها که می‌مانند سهم دستفروشان هستند
که کلی چشم مالیده‌اند تا شب عید فرارسد و از
این رهگذر پولی به دستشان آید. اما چه بسیار
ماهی قرمزهایی که نیمه جان بر سفره هفت
سین می‌نشینند، زیرا بر اثر تعویض مکرر آب،
دست بردن در تنگ یا تکان‌های شدید دچار
سگته شده و در آستانه مرگ قرار دارند.

مردم در خانه‌ها ماهی قرمز را در تنگ‌های
کوچک رها می‌سازند و گاه از سردوستی با
ماهی تلنگری هم به تنگ می‌زنند تا به حرکت
درآید. آنها که مهربان‌ترند، مرتب آب ماهی را
عوض می‌کنند و غذا برایش می‌ریزند؛ غافل از
آنکه تلنگر و تعویض چیزی نیست مگر یک
شوک بزرگ به ماهی و غذای زیاد در حکم
سم مهلک! اما آنان که از مهربانی بی‌بهره‌اند،
ماهی را یکسریه فراموشی می‌سپارند و آنقدر
آب تنگ را عوض نمی‌کنند تا ماهی به شکل
دردناکی می‌میرد!

عمو نوروز

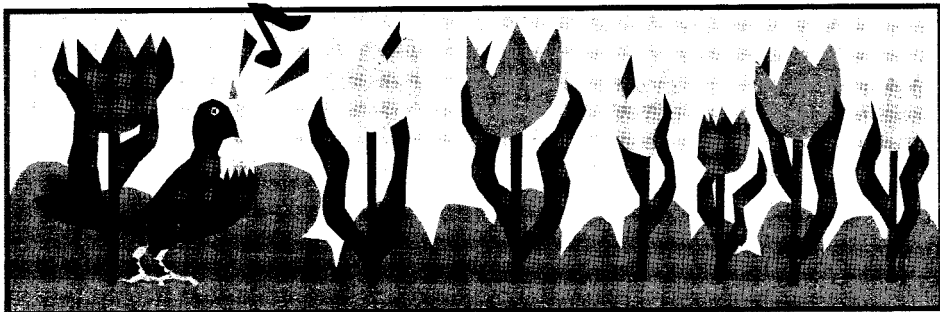


بر حذر از ره
کاذب باشیم،
پشت هر سنگ
خزیده ماریست
عقرب نیش زن
جراریست،
گزمه ای بر سر هر بازاریست
خون فشانی پس هر دیواریست،
آمدی خوش بود این آمدنت
عمو نوروز فدای قدمت

پیشگام سمرت آتش بود
آتش پاکدلان بی غش بود،
آتشی بود و در آن نور امید
که از آتشگه زرتشت دمید،
آتش از مهر اهورایی بود
شعله از سدره دانایی بود،
بر تو ای آتش جاوید درود
که از آن خرمن امید فزود،
بر تو ای آتش زرتشت سلام

منوچهر نیک نفس
عمو نوروز سلام
عمو نوروز درود
مقدمت باعث خوشحالی بود
دیدنت عادت هر سالی بود،
یادگار جم و جمشیدی تو
ماندنی با مه و خورشیدی تو،
با بهار آمده ای جانت شاد
جان یاران تو هم شیرین باد،
آمدی خوش بود این آمدنت
عمو نوروز فدای قدمت،

همگی منتظرانت بودیم
از ته دل نگران بودیم،
آخر این راه بسی دشوار است
توی این راه خطر بسیار است،
ساربان غمزده و بیمار است
کاروان خسته و سنگین بار است،
شحنه در خانه عسس بیدار است
عمر مردار خوران بسیار است،
بهتر آنست مواظب باشیم



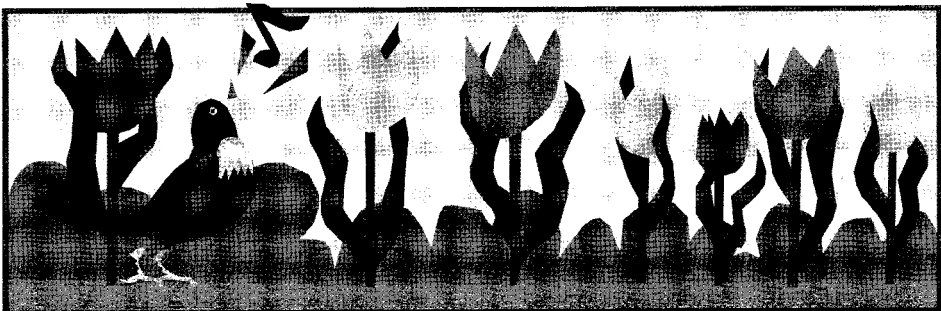


دسته‌های گل سرخ شاخه‌های گل یاس
 این یکی مال من است
 نام خوب وطن است،
 سال دیگر که بهار آوردی
 سبزه و سیب و انار آوردی،
 عمو نوروز جوانمردی کن
 با من خسته تو همدردی کن،
 بر زمین نه سبب شادی را
 در کف ما بنه آزادی را،
 آمدی خوش بود این آمدنت
 عمو نوروز فدای قدمت

که بر آئین بهی داد پیام،
 آمدی خوش بود این آمدنت
 عمو نوروز فدای قدمت

می‌پذیرم ز تو با شکر و سپاس
 دسته‌های گل سرخ، شاخه‌های گل یاس،
 خوشه‌ای از گل شب بوی سفید
 توشه‌ای از شکر و نقل و نیید،
 کوزه‌ای از عسل ناب دماوند که تو،
 از برای من و ما آوردی
 از ره مهر و وفا آوردی،
 در سبب باز چه داری دیگر
 از ره آورد سفر،
 سبزه و سنجد و سیب و سمنو
 یا از آن سنبل خوش بو،
 که تو چیدی ز چمن

ز چمن زار وطن،
 می‌پذیرم ز تو با شکر و سپاس
 دسته‌های گل سرخ، خوشه‌های گل یاس،
 آمدی خوش بود این آمدنت
 عمو نوروز فدای قدمت،
 سکه‌ای را که برای من و ما آوردی
 که بر آن واژه زیبای وطن حک شده است
 و بران روی دگر
 نقشی از صورت بابک شده است،
 می‌پذیرم ز تو با شکر و سپاس



معرفی کتاب

مرجع ۷- آشفتنگی فرهنگ و اخلاق. اینها همه به هم ارتباط دارند، هریک دیگری را بر می‌انگیزد و بدون دست زدن به یک حل مجموعی هیچ کدام به تنهایی گشایش‌پذیر نخواهد بود». (ص ۲۵)

در مورد اعتیاد و سرعت رشد جمعیت و آلودگی محیط خاصه در طهران که شاید بیش از ۱۲ میلیون جمعیت را در بر می‌گیرد و رنجوری نظام تولیدی در ایران مطلب به اندازه کافی گفته شده و معهود اذهان عموم است. هنر مؤلف در این است که به مسائل معنوی چون مشکلات آموزش، سرگردانی جوانان، مسئله آزادی، موضوع مرجعیت "انحطاط اخلاقی و آشفتنگی فرهنگی" هم توجه کرده و در مورد هریک تا بدان جا که در ایران امروز می‌توان به آزادی و صراحت سخن گفت مطلب را شکافته است.



برای آشنایی با لحن سخن مؤلف عباراتی را از صفحات ۶-۲۱۴ درباره آشفتنگی اخلاقی نقل می‌کنیم. مؤلف می‌نویسد: «آنچه اکنون مایه نگرانی است و باید گفت که در رأس مسائل ایران قرار دارد علائم گسیختگی در اخلاق عمومی است... اخلاق اجتماعی به طور کلی یا از وجدان و شناخت، یا از معتقدات دینی و یا از عرف تمدنی و گاهی از هر سه الهام می‌گیرد و البته در جهت دیگرش

سخن‌ها را بشنویم، محمد علی اسلامی ندوشن، شرکت سهامی انتشار، طهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۸، ۲۴۸ صفحه + ۶۴

کتاب سخن‌ها را بشنویم

که نخست در سال ۱۳۶۹ منتشر شده «تأملی است درباره بعضی از مسائل کنونی ایران» که به قلم یکی از برجسته‌ترین متفکرین معاصر در ایران نگاشته شده و همراه ضمیمه‌ای تحت عنوان «آویزه سخن‌ها» نشر شده و بی‌گمان یکی از گویاترین آثاری است که وضع جامعه ایران را در حال حاضر تشریح و تحلیل

می‌کند. در بخش دوم کتاب که عنوان "ایران به کجا می‌رود" دارد مؤلف هم از ابتدا با شهامتی درخور تجلیل می‌گوید:

«در وضع موجود ایران گرفتار هفت مشکل است که اگر برای آنها فکر عاجل نشود این کشور رو به انقراض خواهد رفت. این هفت پتیاره [کذا] عبارتند از: ۱- اعتیاد ۲- جمعیت ۳- طهران و آلودگی محیط ۴- رنجوری تولید ۵- مشکل آموزش و جوانان ۶- مسئله آزادی و

فدایِ جودی، ابراهیم، بن‌ایمان، ایساید و شمس‌الهی

الطافُ الرافقُ بما بکلماتِ کتابِ الهی مشاهدتاً

خط از استاد بهی جعفری

ورقیب بالقوه نگاه کند... همهٔ اینها حاکی از تزلزل اخلاقی است که می‌تواند جامعه‌ای را تا پای انفجار یا اضمحلال ببرد».

از مزایای کتاب آن است که به تصدیقات نظری اکتفا نمی‌کند بلکه در هر مورد قرائن و شواهد کافی در پاورقی‌ها برای اثبات نظرات خود می‌آورد مثلاً در مورد مسائل جوانان می‌گوید که طبق آمارها بیش از نیم جمعیت زیر ۲۵ سال هستند و از هر ده نفر داوطلب ۹ نفر پشت در دانشگاه می‌مانند و ۴۳ درصد جمعیت فعال ایران بیکارند یا کار منظم ندارند. در مورد آشفته‌گی اخلاقی، آمار مطبوعات را نقل می‌کند که در سال ۱۳۶۳ و نیم سال ۱۳۶۴ حدود ۵۷۸ نفر به علت سوء استفاده در گمرکات کشور تحت تعقیب قرار گرفته‌اند. فراموش نکنیم آنچه مؤلف در این کتاب آورده بر اساس آمار و برآوردهای عینی او در سال نشر اول کتاب یعنی ۱۳۶۹ شمسی است و از آن زمان اینک قریب بیست سال می‌گذرد. آنچه او از مشکلات آن زمان ایران، یا به قول خودش هفت پتیاره نوشته اگر بیشتر نشده است مسلماً کمتر نشده است. ■

قانون ضامن اعمال آن است زیرا ترس از مجازات انسان را به فکروامی دارد. ما اکنون وقتی از خود می‌پرسیم کدام یک از اینها رفتار جامعهٔ ایرانی را هدایت می‌کند در جواب گنگ می‌مانیم... با آنکه پیوسته حرف مذهب و تعالیم اخلاقی آن زده می‌شود زیاد نیستند کسانی که آن را به گوش گرفته باشند حتی مشاهده می‌شود که پوشش مذهبی از جانب عده‌ای نوعی حائل بی‌اخلاقی قرار گرفته است».

... «هرگز در تاریخ ایران دیده نشده است که پول آن همه دایر مدار، یکه‌تاز و گره‌گشا در زندگی مردم شده باشد. دری نیست که با دست آن روی شما باز نشود و هر جا دیدید که پای جان، عصب، ناموس و شرف در کار است بدانید که تنها پول می‌تواند نجات‌دهنده گردد... شکاف نسل‌ها، افزایش طلاق و گسیختگی خانوادگی، جدایی میان اعضای خانواده که هر کسی در گوشه‌ای از دنیا افتاده، سرد شدن نگاه‌ها و نوعی خفقان عاطفی و این که هر کسی چنان غرق در مشکلات خود باشد که به هر یک از هموعان خود به عنوان حریف

از گلخن فانی به گلشن باقی



عزت‌الله شیر محمدی

سخت‌ترین محل مهاجرتی جهان توفیق یافت. در حدیث اسلامی است که در روز ظهور مردان جاهل و بخیل و ترسوشب به بستر می‌روند و صبحدم عالم و کریم و شجاع بر می‌خیزند. شیر نمونه آن مردان بود. در دفتری که در شرح حال خود بجا نهاده همه جا از نادانی و ضعف و تزلزل خود یاد می‌کند و تمام موفقیت خود را مرهون همت و شجاعت طاهره خانم همسر پاکباز خود می‌داند و بدینوسیله از او قدردانی می‌نماید که دست او را گرفته قدم به قدم به سوی هدفی که اولیای گذشته آرزوی رسیدن بدان را داشتند و از زندگان این جهان کمی بدان توفیق یافته بودند می‌برد.

داستان حیات شیر در این مختصر نمی‌گنجد ولی چون آیندگان باید بدانند که گذشتگان چه کشیده‌اند، چه فداکاری‌هایی کرده‌اند و در این جهان چگونه زیسته‌اند شاید شرح حالش بر اساس آنچه خود باقی گذشته تحریر شود. در روزهای آخر وقتی با تلفن جوایز حالش می‌شدم دختر نیک اخترش ریما می‌گفت که پدر به غایت آشفته است و مکرر می‌گوید حیف و صد حیف که ایام زیادی از عمر خود را به هدر داده و به خدمت آستانش چنانچه باید توفیق نیافته. از شیر سه دختر باقی

در ۱۳ اکتبر ۲۰۰۶ یکی از مردان کم‌نظیر روزگار ما جناب عزت‌الله شیر محمدی پس از عمری خدمت و وفا به آستان جمال ابهت قفس بشکست و به جمع ساکنین عالم بالا پیوست. شیر محمدی که دوستان نزدیکش او را فقط شیر می‌خواندند به راستی از شیران بیشه امر بود که شجاعت و علو همت و خضوع و محبت را در یک جا جمع داشت. در سال‌های انجام نقشه ده ساله جهاد روحانی که ندای ولی عزیز امر بهاء "اهجروا اوطانکم" بلند بود نفوسی در سراسر جهان این ندا را بلی گفتند و بعضی با فقدان همه وسایل و اسباب دلیرانه جان برکف به راه افتادند. شیر یکی از آنان بود که از قریه حسین آباد باقراف که زادگاهش بود به راه افتاد، ناراحتی‌ها کشید و در حل مشکلات راه معجزه‌ها دید تا به استقرار و تشکیل محفل در

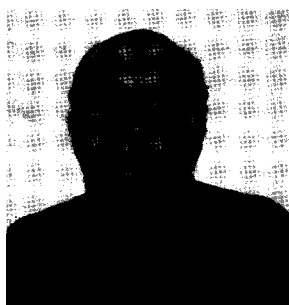
مانده که هریک در کشوری رهرو راه پدرند.
توفیق رفیقشان باد. (روح‌الله مهربان)

محلّ مهاجرت در گلستان جاوید به خاک سپرده شد. لازم به توضیح است که پیش از ایشان تمام متصاعدین در مشهد به خاک سپرده می‌شدند. از آقای یحیی هدایتی چهار پسر و دو دختر و چهارده نوه باقی مانده‌اند که همگی در نقاط مختلف دنیا در ظلّ امر الهی به قدر وسع به خدمت امرالله مشغول می‌باشند.



یحیی هدایتی

آقای یحیی هدایتی مهاجر قوچان که بعد از ۶۰ سال سکونت در محلّ مهاجرتی به ملکوت ابهیی صعود کرد نوهٔ ملاّ یحیی و الله‌وردی از مؤمنین اولیهٔ سنگسر بود. ایشان در سال ۱۲۹۱ شمسی در سنگسر متولد و پس از تحصیل برای کسب و کار راهی شیرگاه مازندران شد. وی در سنّ ۲۱ سالگی برای خدمت سربازی به طهران رفت و پس از ازدواج با دختر خالهٔ خود گلبانو رحمانیان، در سال ۱۳۲۵ به اتّفاق چهار خانواده از دوستان و فامیل به قوچان هجرت کرد. آنان در محلّ مهاجرت با تزییقات فراوان از جانب اهالی روبرو بودند ولی با استقامت و حسن سلوک و حیات بهائی بر تمام مشکلات فائق شدند و به امانت و صداقت در بین اهالی معروف گردیدند تا آنجا که بعد از انقلاب آقای هدایتی با ضمانت اهالی غیر بهائی از زندان آزاد گردید. بعد از انقلاب ایشان فعالیت فراوانی برای گرفتن گلستان جاوید انجام داد و این زحمات به ثمر رسید بطوری که خود ایشان مطابق آرزوی خود به عنوان اولین متوفی در



عشاق‌الله رنجبر

آقای عشاق‌الله رنجبر در ۱۳ ژانویه ۱۹۴۲ در شهر شاهی (قائم‌شهر) متولد شد و در تاریخ ۲۸ ماه می ۲۰۰۶ در کشور آرژانتین به ملکوت ابهیی صعود نمود. ایشان بیشتر عمر خود را در نقاط مهاجرتی ایران بسر برد. در دوران انقلاب گرفتار شد و بر اثر ضرب و جرح شنوایی خود را از دست داد. پیوسته یار و غمخوار احبّای اصفهان و نقاط اطراف بود. به علت گرفتاری‌های زیاد در سال ۱۹۸۸ مجبور به ترک ایران شد و ساکن کشور آرژانتین گردید. ایشان بسیار مؤمن، متین، کم حرف، شاکرو زبانش پیوسته به ذکر حق گویا بود. افراد مختلف اجتماع او را به عنوان یک بهائی می‌شناختند و توسط او با امرآشنایی پیدا می‌کردند. در خاکسپاری و محفل تذکر ایشان

مختلف قائم خدمت به امر مبارک می‌باشند.
روانش شاد و یادش گرامی باد.



خانم فروغی توفیق (یوسفیان)

خانم فروغی در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۱ در شهر کاشان متولد شد. وی زنی روشنفکر و فاضل بود. فضل او تنها شامل دانشی که از راه تحصیل به دست آید، نمی‌شد، او این فضیلت را قلباً و آگاهانه به دست می‌آورد. مناجات برای ایشان همیشه منبعی از شوق و تسلی و نیرو بود. از این جهت با علاقه خاصی به جمع آوری مناجات‌ها و الواح می‌پرداخت و دفترچه خاصی برای این کار تهیه کرده بود که همیشه به همراه داشت و با صدای دلنشین خود در ضیافات و اجتماعات بهائی مناجات‌های فارسی و عربی را تلاوت می‌کرد.

ایشان موفق شد، چند بار به زیارت اماکن مقدسه و یک بار حضور حضرت ولی امرالله مشرف شود.

عشق عمیقی به همگان داشت که نه تنها خانواده او را در بر می‌گرفت بلکه دامنه وسیع آن تا دوستان و آشنایان و بخصوص جامعه بهائی را نیز فرا می‌رفت. خانم فروغی در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۶ به ملکوت ابهی صعود نمود. روانش شاد باد. ■

تعداد کثیری از دوستان غیر بهائی در حظیره القدس ملی حاضر شدند و دست خط مرحمتی بیت العدل اعظم الهی باعث تسکین قلب بازماندگان شد.

از ایشان ۳ فرزند و دو نوه به یادگار مانده که همگی در ظل امر مبارک موفقند.

بهبخت اقتصادی

بهبخت خانم اقتصادی در سال ۱۹۲۱ در شهر مرند در یک خانواده بهائی به دنیا آمد. با جناب ولی الله فرزند که جوان بهائی فعالی بود ازدواج کرد ولی متأسفانه بعد از تولد دومین فرزندشان همسر را از دست داد. سپس همراه خانواده پدر به مهاباد مهاجرت کرد و در آنجا اولین محفل روحانی مهاباد با ورود و تلاش آنها تشکیل شد. بهبخت خانم پس از مدتی اقامت در مهاباد که چندین سال به شغل معلمی اشتغال داشت، به تبریز منتقل شد و در آنجا با همان سمت معلمی به کار پرداخت و در خلال این مدت در لجنة تربیت امری تبریز خدمت می‌کرد. او در سال ۱۹۷۵ به اتفاق فرزندش منوچهر که برای ادامه تحصیلات در رشته پزشکی عازم پاکستان بود روانه کراچی شد و بعد از اتمام تحصیلات پسر، به اتفاق خانواده او در سال ۱۹۸۹ به مظفرآباد در کشمیر مهاجرت کرد و محفل روحانی مظفرآباد به همت ایشان تشکیل شد. او تا سال ۲۰۰۳ عضو محفل روحانی مظفرآباد بود. این زن فداکار و مؤمن در سوم سپتامبر ۲۰۰۶ به ملکوت ابهی صعود نمود. ثمره فداکاری‌های او فرزند، نوه‌ها و نتیجه‌هایست که همه در نقاط

نامه های خوانندگان



محکمی بساز و الا کار مشکل است، این عبدالبهایی بیچاره چه کند یک فکری کن آفاق مجنون و هر جنون صد هزار فنون. و علیک التحية و التناء عع»

لوح دیگری هم به افتخار جناب حداد صادر شد که در کتاب مکاتیب مبارکه هم منعکس است و چون مخاطب صنعتگر بوده دربارهٔ صنعت چنین می فرمایند:

«هو الله ای بنده حق بدایع صنایع در این دور جامع از عبادت جمال لامع شمرده گشته، ملاحظه فرما که چه عنایتست و چه موهبت که صنعت عبادتست. پیشینیان گمان می نمودند که صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قرب حضرت احدیت حال ملاحظه فرما که رحمت کبری و موهبت عظمی چگونه جحیم را جنت نعیم کرد و گلخن ظلمانی را گلشن نورانی نمود. اهل صنعت باید در هر دم صد هزار شکرانیت به عتبه مقدسه اظهار دارند و در صنایع خویش نهایت همت و دقت را مجری نمایند تا ابداع صنعت در نهایت لطافت و ظرافت در معرض عمومی عالم جلوه نماید. عع»

♦ دولت کنگو روز ۲۶ ژانویهٔ امسال به مناسبت

♦ خانم گلوریا شکیب حداد طی نامهٔ خود ضمن ستایش از مقالهٔ مربوط به احوال شادروان علی حداد (شمارهٔ ۳۲۵) به قلم آقای ایرج خادمی مرقوم داشته اند که: پدر بزرگ بنده جناب حداد بعد از تصدیق امر مبارک عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم کرد و حضرت عبدالبهاء در جواب مکتوبی به افتخار ایشان صادر فرمودند که در آن داستان سلطان سلیم و دکان آهنگری را نقل می فرمایند:

«هو الله ای حداد پُرو داد، گویند سلطان سلیم عثمانی به شفاخانهٔ مجنونان رفت در اتصال آن دارالشفاء دکان آهنگری بود که زنجیر جنون دیوانگان را اعمال و اصلاح می کرد چون پتکی بر آهن زد شراره از آن به دامن سلطان افتاد، شعله زد پس سلطان سلیم این بیت را انشاء نمود:

دوشدی دامان دله پُرشور سوز افکن

عشق آهنگری زنجیر جنون ایشلر ایکن
این بیت بسیار مناسب افتاد چون آن حداد مشغول ساختن زنجیر جنون بود و آن شراره به دامن آن بیچاره چنان شعله زد که نزدیک بود سراپا او را بسوزاند. حال تو نیز اگر بتوانی آهنگر عشق شو و این دیوانگان را یک زنجیر

روز جهانی ادیان تبریر مخصوصی با نقل بیان مبارک حضرت بهاءالله با مضمون: "خداوند سرچشمه همه ادیان است" نشر داده که در این صفحه ملاحظه می فرمایید.

ASED یا انجمنی برای کمک و پشتیبانی از کودکان مظلوم

یکی از خوانندگان ما از سوئیس می نویسد: برای بهبود زندگی و سرنوشت کودکان بسیار فقیر یک انجمن خیریه در سال ۱۹۸۸ به اهتمام خانم مریم سمندری (نیکولیه) و همسرشان ژان لوک نیکولیه در شهر ژنو تأسیس شد که در سال ۱۹۹۰

امکانات بهره‌مندی اطفال از دروس و مدرسه، ساختن مرکزی برای تعلیمات حرفه‌ای به اطفال و نوجوانان معلول، تغذیه اطفال، کمک‌های بهداشتی، جمع‌آوری اطفال کوچه و خیابان و پشتیبانی از مراکز نگهداری این کودکان در شمار فعالیت‌های ASED بوده و چنان که گزارش سال ۲۰۰۴ حکایت می‌کند عملکرد مالی سازمان از یک میلیون فرانک سوئیس می‌گذشته است.

ASED در نظر دارد که حتی در جزایری چون اندامان و نیکوبار به خدمات انسانی پردازد در بعضی دهات که از واقعه مهیب سونامی صدمه دیده بودند تهیه آب مشروب سالم از جمله

کارهای انجمن مذکور است.

دوستانی که علاقمند به کمک مالی به این انجمن که از هر جهت مورد اعتماد و وثوق است باشند

می‌توانند با تلفن

۴۲۰۴۶۸۰۴۲ یا فاکس ۴۱۲۲۳۴۷۴۲۱۰ و یا ایمیل ased@ased-gra.ch تماس گیرند نشریات انجمن را هم می‌توان از طریق آدرس ذیل درخواست کرد.

ASED/ Ave. Gaspard Vallette 9,

Ch 1206 Genève - Suisse

♦ جناب عطا تأیید از بلژیک می‌نویسند: خانم طاهره ثابتی تأیید پس از نزدیک سی سال مهاجرت به رواندا ناچار شدند در ۱۹۴۴ آن کشور آشفته را ترک کنند. ایشان از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ به کشور اروپای شرقی بوسنی هرزگوین مهاجرت کردند و با آن که قسمت راست بدن بر

به عنوان یک سازمان انسان دوست به ثبت رسمی رسید، خاطره شهید سعید بهمن سمندری برادر گرانقدر خانم مریم سمندری در این تأسیس اثر



قطعی داشته است. از جمله خدمات مهم ASED کمک به اطفال تنگدست کشور آلبانی برای تهیه لوازم تحصیل آنان بود.

بعدها کمک‌های مؤسسه مذکور به کشورهای دیگری چون رومانی، هند و جنوب شرقی آسیا-بولیوی در آمریکای جنوبی، ماداگاسکار در افریقا گسترش یافت و در هر کشور کمیته‌ای برای نظارت در خدمات و مساعدت‌های انسانی سازمان مذکور ایجاد شد.

علاوه بر افراد، هستند بنیادها، بانک‌ها و مؤسسات مشابه دیگری که به طرح‌های ASED کمک مالی می‌کنند. طرح‌هایی چون ایجاد

اثر بیماری فلج شد اما با دست چپ شروع به نقاشی تابلوهای کوچک رنگی کردند و مقداری کارت هم اختصاصاً برای کمک مالی به ساختمان معبد شیلی نقش کرده‌اند که می‌توان ابداع کرد. خانم تأیید همه عمر را صرف تعلیم و تربیت اطفال در ممالک مختلف کرده‌اند. آدرس ای میل جنابان تأیید چنین است:

atataaid@yahoo.com

و تلفن ایشان ۰۳۲۲۶۷۵۸۹۳۲ همت بلند خانم ثابتی (تأیید) را تجلیل می‌کنیم.

♦ از جناب بهاء‌الدین محمد عبدی این شعر را با امتنان دریافت داشته‌ایم:

گوهر شب چراغ

به مناسبت آغاز ساختمان مشرق الازکار شیلی

مژده که به زیر چرخ نیلی
در حومه پایتخت شیلی
بر دامن تپه‌ای دل انگیز
پوشیده زلاله‌های نوخیز
در سایه لطف کبریائی
یک معبد تازه بهائی
ایجاد شود اگر چه بر خاک
از خاک رسد باوج افلاک
آنجا که زسوی عرش اعلی
با نغمه یا بهاء‌الابهی
نه بال فرشتگان وحدت
گیرند به حلقه محبت
چون عاج سپید و پرنیان پوش
آن معبد عشق را در آغوش
جائی که بود همیشه نوروز
خرم چو بهار عالم افروز
گل‌های چمن برنگ آتش
همراه بنفشه پریش

پوشد طرفین آن بنا را
آن درگه معبد خدا را
سنگی که بود مصالح آن
از تابش آفتاب رخشان
چون آینه غرق نور گردد
تابنده چو کوه طور گردد
این است که آن بنای مرمر
آن مرمر صاف و نورگستر
گر روز عروس باغ باشد
شب گوهر شب چراغ باشد
تابستان سال ۱۶۳ بدیع

♦ آقای ضیاءالله ذبیحی طی شرحی از مقدونیه می‌نویسند که این کشور یکی از جوان‌ترین کشورهای اروپا به مساحت ۲۶ هزار کیلومتر مربع مابین بلغارستان، آلبانی و یونان واقع است. مقدونیه دارای ۲ میلیون جمعیت است که ۶۸٪ آن از نژاد اسلاو و ارتودوکس و ۳۹٪ آن از نژاد آلبانی، ترک و روما و مسلمانند. سطح زندگی نسبتاً پائین (آپارتمان ۳ اتاقه ۱۰۰ تا ۲۰۰ یورو) با بازارهای پر از میوه و سبزیجات به قیمت نسبتاً نازل و ملتی آرام، ساده و مهمان نواز با خیلی خصوصیات اخلاق شرقی. موفقیت امری این کشور در حال حاضر چندان رضایت‌بخش نیست. برای استقرار امر در این کشور احتیاج به مهاجرین دراز مدت است که در خانه‌شان برای رفت و آمدهای اهالی باز باشد. امور امری مقدونیه در تحت نظر محفل ملی آلمان است. برای اطلاعات بیشتر لطفاً به دفتر آن محفل تماس بگیرید.

♦ از آقای دکتر بهمن پیمان (امریکا) سپاسگزاریم که اشعار و مطالبی درباره عید نوروز برای درج در این شماره ارسال فرموده‌اند. از این اشعار با امتنان فراوان در موارد بعدی استفاده خواهیم نمود ■

شاید همزمانی روند ازدیاد مهاجرت بهائیان و تشکیل نهادهای مذهبی اسلامی، برای ما که پس از گذشت ۶۰ سال از واقعه به بررسی آن نشستیم، روشن باشد؛ اما در آن برهه می‌شد رفتن رضا شاه را نوید به وجود آمدن جامعه دموکراتیک دانست و بهائیان باید فعالیت خود را صورت می‌دادند. من با این بررسی می‌خواهم نشان بدهم عدم توفیق بهائیان در طرح‌های تبلیغی آن دوره، بیش از هر چیز اولاً به خاطر هجوم بی‌امان جامعه اسلامی به آیین بهائی و ثانیاً به دلیل تفکر بهائی ستیزانه در نهادهای حکومتی پهلوی بود و اگر کاستی و یا ناهماهنگی نیز از جانب خود بهائیان صورت می‌گرفت، تحلیل آن کاستی به دلیل شدت هجوم‌های دوگانه (ملتی و دولتی) همواره قابل بررسی و تحقیق نیست.

۳- هر سه محلّ اخیر از بخش‌های اصفهان‌اند.

۴- ساز و کار تهدید و به نتیجه رسیدن، سابقه‌ای دیرینه در فرهنگ سیاسی- مذهبی ایران داشت و منحصر به دوره پهلوی نبود، بلکه از دیرباز این روش به کار می‌رفت و تجربیات موفقیت آمیز زیادی نیز در کارنامه اغتشاشگران وارد کرده بود. آبراهامیان به خوبی به این موضوع پی برده و نمونه‌هایی چند به دست داده است: «رویه عقب‌نشینی زمانی اتخاذ می‌شد که مخالفت شدیدی روی می‌داد. هنگامی که مجتهد مشهوری در کاشان خواستار برکناری حاکم نامطلوب شهر شد و تهدید به شورش عامه بر ضد حکومت ظالم کرد، فتحعلی شاه چاره‌ای جز قبول نداشت. وقتی علمای طهران در اعتراض به ساختن مجسمه ناصرالدین شاه نظاهراتی کردند، حکومت بلافاصله مجسمه را برداشت و پذیرفت که چنین یادبودهایی مغایر با دستور شرع مبتنی بر حرمت نمایش سه بعدی صورت انسان است [...]». (آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ نشر مرکز؛ چاپ دوم؛ ۱۳۷۸؛ ص ۳۸)

۵- اطلاعیه‌ای است که از طرف جمعیت طرفداران دین در تاریخ ۱۳۲۳/۲/۲ در شهر قم و خطاب به اولیای امور منتشر شد.

بالاخره وضع صحت جناب سهیل سمندری مختل شد و چندی در خانه سالمندان زیستند و روز نهم نوامبر ۲۰۰۶ روح پر فتوحشان به عوالم بالا صعود کرد.

روز بعد پیام عنایت آمیزی از ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی رسید که در آن خدمات این مروج صاحب عزم و پر حرارت امر مبارک را ستوده‌اند و امتیاز عظیمی را که نامبرده به عنوان فارس امر الهی از حضرت ولی امرالله دریافت کرده یادآور شده‌اند و فرموده‌اند (ترجمه به مضمون) شجاعت سرمشق آمیز و مساعی خستگی ناپذیر ایشان در قیام برای نشر پیام حضرت بهاءالله در عرصه بین‌المللی و از جمله خدمات مخلصانه و فداکارانه نامبرده در میان جمعیت افغانی- پاکستانی، در طول زمان به یاد خواهد ماند و مورد ستایش محبت آمیز خواهد بود.

جناب سهیل سمندری از جوانی با نقاشی آشنا بود سیاه قلم- یا آب رنگ و بعدها رنگ و روغن در حدود سال ۱۹۵۴ وی در شهر رم در مسابقه تمبریست برای یکی از ممالک شرکت کرد و برنده شد.

با دستگاه‌های موسیقی نیز آشنایی داشت و در اوقات فراغت مانندالین می‌نواخت. قصائد بسیار در مواضع مختلف از او باقی مانده که خوب است روزی گردآوری و نشر شود. فرزندان و همسر ایشان همگی مؤمن و به خدمات امریه موفق و مؤیدند. ■

مدرسه تابستانه به زبان فارسی
لیریا، ۲۳ الی ۲۹ جولای ۲۰۰۷

دوشنبه ۲۳ جولای (عصر): تشریف فرمایی
یاران. نام نویسی و معارفه. صرف شام
یکشنبه ۲۹ جولای: صبحانه و پایان برنامه.
هزینه دوره کامل: برای هر نفر: ۱۰۸ یورو. (از
نفر سوم خانواده ۷۲ یورو)

نام نویسی و رزرو جا:

۱- ابتدا توسط خانم مینو سکوت، تلفن:

۰۰۳۴۹۶۴ ۲۱۶۳۶۶

۲- پرداخت هزینه با قید نام متقاضی به حساب
ذیل. هیچ نام نویسی بدون تماس تلفنی و سپس
دریافت وجه مزبور معتبر نمی باشد.

بانک BBVA

COMUNIDAD BAHÁ'Í DE ESPAÑA

(Mino Sokout) شماره حساب:

0182-0541-06-020-1529300

SWIFT: BBVA ES MM XXX

IBAN: ES18 0182 0541 0602 0152 9300

♦ آقای دکتر کیومرث مظلوم توجه داده اند که در
مقاله کاتولیک عارف... شماره های دسامبر و
ژانویه تعدادی لغات و اسامی اسپانیایی که عیناً به
حروف فارسی برگردانده شده همگی معادل
فارسی دارد مثل سن خوان داکره برای عگا؛
ایزائیس برای اشعیا؛ پیتاگوراس برای فیثاغورث؛
کروزادوس برای جنگ های صلیبی؛ آلیواس برای
زیتون؛ پاپا بجای پاپ؛ کاستیا بجای کاستیل؛
آندالوسیا بجای آندولس؛ پاپا خوان پابلو سگوندو
بجای پاپ ژان پل دوم و غیره. از لطف ایشان
سپاسگزاریم.

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان

سال بیست و نهم، شماره سوم
شماره پیاپی ۳۲۸
شهر العلاء ۱۶۳ - شهر البهآء ۱۶۴
اسفند ۱۳۸۵ - فروردین ۱۳۸۶

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه ها و پیشنهادات

P.O. Box 511

1211 Genève 12, Switzerland

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

B. P. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- یا حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر یا ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Soci t  G n rale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراکها در اول هر سال میلادی
تجدید می گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publi  par l'Assembl e spirituelle

Nationale des Bah 'is de France

لطف بهار

آنچه را ویرانگر پاییز در هم ریخت

بهارت کرد

بهارت

آنچه را سرمای دی یکسر به نابودی سپرد،

وانچه را کولاک بهمن زیر پای خود فشرود

باز می سنجد بهار.

روی آن ویرانه‌ها، پرچم رنگین گل را

برای افرازد بهار.

تار و پودش تشنه سازندگی است

در نهادش نیروی جان‌آفرین زندگی است.

در تکاپوی گران بی‌های و پوست،

چهره‌اش رنگین کمانی از بهشت آرزوست،

با نسیمش هرچه خواهی بجز ریشخ و رنگ و پوست،

وین همه آبادی و شادی است.

جاودان در گردش است این آسمان

فصل بهار از فصل زمستان کردد زمان

بهارت است ماه و سال،

بهارت است هر روز!

بهارت است هر لحظه!

بهارت است هر نفس!

بهارت است هر جان!